

نامه امیرالمؤمنین به جناب عثمان بن حنیف

از نامه های امام (علیه السلام)

به عثمان بن حنیف انصاری، فرماندار بصره، است، بعد از آنکه خبر به آن حضرت رسید که به میهمانی جمعی (از مرفهین) اهل بصره دعوت شده و او هم در آن میهمانی شرکت کرده است. (۱)
۱. سند نامه:

نویسنده کتاب مصادر نهج البلاغه تصریح می کند که بخشی از این نامه را پیش از مرحوم سید رضی، صدوق در کتاب امالی خود آورده است. شایان توجه است که ابن ابی الحدید در شرح این نامه در چند مورد می گوید: در روایت دیگری چنین و چنان آمده که نشان می دهد منبع دیگری در اختیار داشته و این عبارات متفاوت را از آنجا نقل می کرده است. حتی در یک مورد تعبیر می کند که گروهی فلان عبارت این جمله را چنین نقل کرده اند که تعبیر به گروهی قابل تأمل است. اضافه بر اینها بخش هایی از این نامه، بعد از سید رضی در کتاب های متعددی مانند خراج قطب راوندی و روضه الواعظین فتال نیشابوری و المناقب ابن شهر آشوب و ربیع الابرار زمخشری با تفاوت هایی نقل شده است. این تفاوت ها نشان می دهد که آنها نیز منابع دیگری در اختیار داشته اند (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۳۷۳). این نامه را «بری» (متوفای قرن ۷) نیز در کتاب الجوهره فی نسب الامام علی، ص ۸۱، با اضافاتی آورده است.
نامه در یک نگاه

این نامه از نامه های بسیار مهم نهج البلاغه است که درس های فراوانی به همه پویندگان راه حق و مخصوصاً زمامداران و مسئولان کشورهای اسلامی می دهد و شامل چند بخش است:

۱. ابتدا امام (علیه السلام) به مخاطب خود که عثمان بن حنیف؛ فرماندار بصره است خبر می دهد که گزارش شرکت او در میهمانی یکی از اشراف بصره به او رسیده است. در ضیافتی که فقط ثروتمندان حضور داشتند و سفره ای پر نعمت و رنگارنگ بوده است، حضرت او را به جهت شرکت در چنین ضیافتی سرزنش می فرماید.
۲. در بخش دوم به او یادآور می شود که هر کس باید در زندگی، پیشوا و رهبری داشته باشد. آن گاه زندگی خودش را به عنوان پیشوا و رهبر برای او شرح می دهد که چگونه به دو جامه کهنه و دو قرص نان اکتفا کرده و ثروتی نیز برای خود نیندوخته است؛ ولی تأکید می فرماید: من انتظار ندارم که همچون من زندگی کنی. انتظار من این است که ساده زیستی و تقوا و پرهیزکاری را فراموش نکنی.
۳. در بخش دیگری از این نامه به داستان فدک اشاره می فرماید و می گوید: تنها چیزی که از ثروت دنیا در دست ما بود، فدک بود که آن را هم حسودان و دشمنان اهل بیت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از دست ما گرفتند؛ هر چند من نیازی به فدک و غیر فدک ندارم. پایان زندگی همگی ما مرگ و سرانجام خانه ما گوری تنگ و تاریک است.

۴. در بخش دیگری به این نکته مهم اشاره می کند که ساده زیستی من از آن رو نیست که امکان برخورداری از مواهب مادی دنیا را ندارم، بلکه به آن دلیل است که وظیفه خطیر رهبری مردم را بر عهده دارم و این موقعیت ایجاب می کند که در سختی ها و تلخی های زندگی با ضعیف ترین مردم شریک باشم؛ شبانگاه سیر نخوابم در حالی که در گوشه و کنار کشور اسلام گرسنه ای سر به بالین بگذارد.

۵. در بخش دیگری پاسخ به این سوال می دهد که ممکن است بعضی بگویند اگر علی بن ابی طالب چنین غذای ساده ای داشته باشد باید چنان ضعیف باشد که نتواند در میدان جنگ آن شجاعت ها و رشادت ها را نشان دهد؛ ولی آگاه باشید درختان بیابانی که از آب و غذای کمتری استفاده می کنند چوب های محکم تری دارند.

۶. در آخرین بخش این نامه (که مرحوم سید رضی بعد از حذف بعضی از قسمت ها به نقل آن پرداخته است)؛ امام (علیه السلام) دنیا را مخاطب قرار داده و آن را به شدت از خود می راند و از زرق و برق دنیا اعلام بیزاری می کند. آن گاه پس از ستایش کسانی که مسئولیت های واجب خود را در پیشگاه الهی انجام داده و به عبادت و شب زنده داری می پردازند بار دیگر عثمان بن حنیف را مخاطب قرار داده و او را به تقوای الهی و ساده زیستی فرا می خواند تا از آتش دوزخ رهایی یابد.

بخش اول

أَمَا بَعْدُ، يَا ابْنَ حَنِيفٍ: فَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ رَجُلًا مِنْ قَبِيلِهِ أَهْلَ الْبَصْرَةِ دَعَاكَ إِلَى مَا دَبَّهَ فَأَسْرَعْتَ إِلَيْهَا تُسْتَطَابُ لَكَ الْأَلْوَانُ، وَتُنْقَلُ إِلَيْكَ الْجِفَانُ! وَمَا ظَنَنْتُ أَنَّكَ تُجِيبُ إِلَى طَعَامِ قَوْمٍ، عَابِلُهُمْ مَجْفُوفٌ، وَغَيْبُهُمْ مَدْعُوفٌ. فَانظُرْ إِلَى مَا تَقْضِمُهُ مِنْ هَذَا الْمَقْضَمِ فَمَا اسْتَبَى عَلَيْكَ عِلْمُهُ فَالْفِطْهَ، وَمَا أَبَقَتْ بِطِيبِ وَجْهِهِ قَلْبُ مَنْهُ.

ترجمه

اما بعد (از حمد و ثنای الهی) ای پسر حنیف! به من گزارش داده اند که مردی از جوانان (ثروتمند و اشرافی) اهل بصره تو را به سفره رنگین میهمانی خود فراخوانده و تو نیز (دعوتش را پذیرفته ای و) به سرعت به سوی آن شتافته ای در حالی که غذاهای رنگارنگ و ظرف های بزرگ طعام یکی از پس از دیگری پیش روی تو (به وسیله خدمتانش) قرار داده می شد. من گمان نمی کردم تو دعوت جمعیتی را قبول کنی که نیازمندان (از نشستن بر سر آن سفره) ممنوع باشد و (تنها) ثروتمندشان دعوت شود. به آنچه در دهان می گذاری و می خوری بنگر، آنچه حلال بودنش برای تو مشکوک باشد از دهان فرو افکن و آنچه را به پاکی و حلال بودنش یقین داری تناول کن.

شرح و تفسیر

دعوت نماینده امام به میهمانی پرزرق و برق!

امام(علیه السلام) در بخش اول این نامه عثمان بن حنیف انصاری را که از اصحاب با فضیلت پیغمبر اکرم(صلی الله علیه و آله) بود و از سوی امیرمؤمنان علی(علیه السلام) به فرمانداری بصره انتخاب شده بود مخاطب ساخته و در تعبیراتی سرزنش آلود می فرماید: «اما پس (از حمد و ثنای الهی) ای پسر حنیف! به من گزارش داده اند که مردی از جوانان (ثروتمند و اشرافی) اهل بصره تو را به سفره رنگین میهمانی خود فراخوانده و تو نیز (دعوتش را پذیرفته ای و) به سرعت به سوی آن شتافته ای در حالی که غذاهای رنگارنگ و ظرف های بزرگ طعام یکی از پس از دیگری پیش روی تو (به وسیله خدمتانش) قرار داده می شد.» (أَمَّا بَعْدُ، يَا ابْنَ حُنَيْفٍ: فَقَدْ بَلَّغْنِي أَنَّ رَجُلًا مِّنْ قَبَائِلِ أَهْلِ الْبَصْرَةِ دَعَاكَ إِلَى مَادِيَةِ فَأَسْرَعْتَ إِلَيْهَا سُنْتَطَابُ لَكَ (۱) الْأَلْوَانُ، وَتَنَقَّلَ إِلَيْكَ الْجِفَانُ!).

«قَبَائِلِ» جمع فنی در اصل به معنای جوان نوحواسته و شاداب است و گاهی به افراد صاحب سن و سالی که دارای زندگی پرنشاطی هستند نیز اطلاق می شود و در اینجا به معنای اشراف است.

«مَادِيَةِ» از ریشه «ادب» به معنای دعوت های رسمی و قابل توجه است که در آن آداب رعایت می شود.

«جِفَانُ» جمع جَفْنَه (بر وزن وزنه) به معنای ظرف های بزرگ غذاخوری است. این تعبیر نشان می دهد که مجلس مورد نظر در این نامه مجلس گسترده ای بوده که گروهی از اشراف در آن دعوت داشتند و انواع غذاها بر سر سفره آماده بوده است.

آن گاه امام(علیه السلام) می افزاید: «من گمان نمی کردم تو دعوت جمعیتی را قبول کنی که نیازمندان (از نشستن بر سر آن سفره) ممنوع باشد و (تنها) ثروتمندشان دعوت شود.» (وَمَا ظَنَنْتُ أَنَّكَ تُحِبُّ إِلَيَّ طَعَامَ قَوْمٍ، عَائِلُهُمْ (۲) مَجْفُوقٌ (۳)، وَغَنِيَّهُمْ مَذْعُوقٌ).

امام(علیه السلام) عیب بزرگ این سفره را انحصاری بودن آن برای اغنیای ذکر کرده است. اگر غذاهای رنگارنگ منحصر به آنها نبود و گرسنگان و نیازمندان هم از آن بهره می گرفتند، اشکال بسیار کمتری داشت، بنابراین پرزرق و برق بودن و استفاده از انواع غذاهای گوناگون از یک سو و محروم بودن مستمندان از سوی دیگر ایراد مهم آن سفره بوده است که اگر والی بودن عثمان بن حنیف را بر آن بیفزاییم اشکال آن بیشتر می گردد.

از ادامه بحث استفاده می شود که این سفره ایراد چهارمی هم داشته و آن وجود اموال مشتبیه به حرام در آن بوده است، زیرا در ادامه می فرماید: «به آنچه در دهان می گذاری و می خوری بنگر، آنچه حلال بودنش برای تو مشکوک باشد از دهان فرو افکن و آنچه را به پاکی و حلال بودنش یقین داری تناول کن.» (فَانظُرْ إِلَيَّ مَا تَقْضُمُهُ (۴) مِنْ هَذَا الْمَقْضَمِ فَمَا اشْتَبَهَ عَلَيْكَ عِلْمُهُ فَالْفِظَةُ (۵)، وَمَا أَيْقَنْتَ طَبِيبٌ وَجُوهَهُ قُنْلٌ مِّنَهُ).

این نکته قابل توجه است که امام(علیه السلام) به قدری مراقب کارگزاران خود بوده و در حرکات و رفتار آنها دقت می کرده که کوچک ترین نقطه ضعفی نداشته باشند تا جایی که حتی شرکت در یک مهمانی نامناسب را بر آنها خرده می گرفته و با نامه بلندبالایی مملو از نصایح مختلف به آنها هشدار می داده و نصیحت می فرموده است. کاری که شاید در هیچ جای دنیا معمول نبوده و نیست.

در میان نامه های امام(علیه السلام) به کارگزاران خود این قبیل نامه ها کم نیست و همگی نشان می دهد که امام(علیه السلام) نهایت تدبیر را در امر کشورداری رعایت می کرده است.

نکته دیگر اینکه نظر مبارک امام(علیه السلام) این است که حاکمان و مقامات برجسته حکومت اسلامی همیشه در کنار مردم و توده های مستضعف باشند و به مرفهان بی درد که توقعشان از همه بیشتر و یاریشان به هنگام یاری دادن از همه کمتر است، هرگز اهمیتی ندهند. تجربه نشان داده که در مواقع بحرانی تنها گروه اول مدافعان سرسخت و ایثارگران بی منتند.

۱. جمله «سُنْتَطَابُ لَكَ» به این معناست که انواع خوب (از غذاهای رنگارنگ) برای تو طلب می شود. از ریشه «طیب» به معنای خوب و پاکیزه و لذیذ گرفته شده است.

۲. «عائل» به معنای عائله دار نیازمند است.

۳. «مَجْفُوقٌ» به معنای محروم است و کسی که در حق او جفا شده است.

۴. «تَقْضُمُهُ» از ریشه «قَضَم» بر وزن «فهم» به معنای جویدن و گاه به معنای خوردن است و «مَقْضَمٌ» به غذایی که به دهان می گذارند اطلاق می شود.

امام(علیه السلام) برای بیدار ساختن عثمان بن حنیف و امثال او در این بخش از نامه خود به چند نکته مهم اشاره می کند. نخست می فرماید: «آگاه باش! هر مأمومی امام و پیشوایی دارد که باید به او اقتدا کند و از نور دانش او بهره گیرد»؛ (الْأَوَّلُ لِكُلِّ مَأْمُومٍ إِمَامًا، يَقْتَدِي بِهِ وَيَسْتَنْصِي بِنُورِ عِلْمِهِ).

اشاره به اینکه انسان در این مسیر پر پیچ و خم زندگی مادی و معنوی نمی تواند یله و رها باشد، بلکه باید خودش با تمام شرایط لازم پیشوای خلق باشد یا از پیشوای شایسته ای پیروی کند و گر نه در این بیابان هولناک زندگی به بیراهه خواهد افتاد و سرگردان می شود.

آن گاه می افزاید: «(تو باید به امام و پیشوای خود نگاه کنی) بدان امام شما از دنیایش به دو جامه کهنه و از غذاهایش به دو قرص نان قناعت کرده است»؛ (الْأَوَّلُ وَإِنَّ إِمَامَكُمْ قَدْ اِكْتَفَى مِنْ دُنْيَاهُ بِطِمْرَيْنِهِ(۱)، وَمِنْ طَعْمِهِ بِقُرْصَيْنِهِ(۲)).

معروف این است که آن دو جامه از کرباس و آن دو قرص نان از جوی (سبوس ناگرفته بود) که خوارک روزانه آن حضرت را تشکیل می داد یکی را ظهر و دیگری را شام میل می کرد. این در واقع اقتدا به رسول خدا(صلی الله علیه وآله) بود که پیشوای امام(علیه السلام) محسوب می شد، همان طور که در حدیث آمده است: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ مَا اتَّخَذَ قَمِيصَيْنِ وَلَا إِزَارَيْنِ وَلَا زُجَّيْنِ مِنَ النَّعَالِ؛ بِيَعْمَبِرٍ اِكْرَمَ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) هِرْكَزٍ دُوَ بِيْرَاهِنَ وَ دُوَ زِيْرَجَامَه وَ دُوَ جَفْتِ كَفَشِ بَرَايَ خُودِ تَهْيَه نَكْرَد (بَلَكَه هَمِيْشَه بَرَايَ خُودِ يَك دَسْتِ اَز اَنَهَا رَا دَاشْت)»(۳)

برخلاف دنیایرستان و اشراف، که گاه ده ها نوع لباس یا کفش دارند، و حتی بعضی مقیدند یک دست لباس را تنها چند روز بپوشند سپس آن را کنار بگذارند و گاه در هنگام نقل و انتقال منازلشان، صندوق ها و چمدان های زیادی لباس های آنها را جایه جا می کند. اما سفره های رنگین آنها خود داستان دیگری دارد.

آن گاه از آن جهت که امام(علیه السلام) می داند کمتر کسی پیدا می شود که بتواند به چنین زندگی تن در دهد به خصوص کسانی که مانند فرمانداران و صاحب منصبان، امکانات فراوانی در اختیار دارند به این نکته می پردازد که: «آگاه باش که شما نمی توانید این چنین باشید، و این زندگی را تحمل کنید (من شما را از آن معاف می کنم) ولی مرا با پرهیزکاری و تلاش (برای پاک زیستن) و عفت و پیمودن راه درست یاری دهید»؛ (الْأَوَّلُ وَإِنَّكُمْ لَا تَقْدِرُونَ عَلَيَّ ذَلِكُمْ، وَلَكِنْ أَعْيُنُونِي بِوَرَعٍ وَاجْتِهَادٍ، وَعِفَّةٍ وَسَدَادٍ).

اشاره به اینکه شما از آن زندگی سخت گیرانه و زاهدانه شدید معاف هستید؛ ولی چهار چیز را فراموش نکنید که با انجام آنها در واقع به من کمک کنید تا حکومت اسلامی را در این کشور پهناور اسلام سامان بخشم.

نخست توصیه به «ورع» می کند که در واقع به معنای تقوای در سرحد عالی است. سپس به «اجتهاد» یعنی تلاش و کوشش در راه حفظ عدالت و حمایت از محرومان و سوم «عفت» که به معنای خویشتن داری در برابر شهوات مختلف است و چهارم «سداد» که انتخاب راه صحیح و مستقیم و پرهیز از بیراهه هاست. به یقین اگر مسئولان کشور اسلامی این چهار صفت را در خود جمع کنند و زندگی آنها همچون زندگی مردم متوسط باشد و نه بیشتر، همه چیز رو به راه می شود و توده های مردم از حکومت راضی خواهند شد.

سپس اشاره به نکته سومی می کند تا درس عبرتی برای همه کارگزاران حکومت او باشد می فرماید: «به خدا سوگند! من هرگز از ثروت های دنیای شما چیزی از طلا و نقره نیندوخته ام و از غنایم و ثروت های آن مالی ذخیره نکرده ام و برای این لباس کهنه ام بدلی مهیا نساخته ام و از اراضی این دنیا حتی یک وجب به ملک خود در نیاورده ام و از خوراک آن جز به مقدار قوت ناچیز چهارپای مجروحی در اختیار نگرفته ام»؛ (فَوَ اللَّهُ مَا كُنَزْتُ مِنْ دُنْيَاكُمْ تَبْرَأُ(۴)، وَلَا اَذْخَرْتُ مِنْ غَنَائِمِهَا وَفَرَأُ(۵)، وَلَا اَعْدَدْتُ لِبَايِ ثَوْبِي طِمْرًا، وَلَا حُرْتُ مِنْ اَرْضِهَا شِبْرًا، وَلَا اَخَذْتُ مِنْهُ اِلَّا كَقَوْتِ اَتَّانِ دَبْرَه).

اشاره به اینکه چنان نیست که مانند بعضی از دنیا پرستان کج اندیش نخورم و نپوشم، بلکه ابلهانه ذخیره کنم؛ ظاهر و باطن من یکی است نه در ظاهر مالی دارم و نه در باطن، نه ریاکارم و نه ظاهر ساز.

شایان توجه است که امام(علیه السلام) امکانات دنیای مادی را در چهار چیز خلاصه فرموده: یکی طلا و نقره که به صورت درهم و دینار ذخیره می کردند و با آن دل خوش بودند. دیگر اموال مختلفی که سرمایه آنها محسوب می شد؛ مانند اسب ها و شتران و وسایل پر زرق و برق منزل و فرش ها و فراش ها. سوم لباس های رنگارنگ و چهارم زمین های زراعتی و باغ ها و خانه ها و قصرها. امام(علیه السلام) می فرماید: به سراغ هیچ یک از اینها نرفتم (در حالی که توان آن را داشتم).

تعبیر اخیر امام(علیه السلام) که از نهایت تواضع و زهد آن حضرت خبر می دهد برای آن است که مخاطب یا مخاطباتش این مسأله مهم را جدی بگیرند و آلوده زندگی های پرزرق و برق اشرافی گناه آلود نشوند و با نیازمندان و مستمندان محروم مواسات کنند.

«أَتَّانِ دَبْرَه» به چهارپایی گفته می شود که از کثرت کار و زحمت کشیدن پشت او مجروح شده و به همین دلیل نسبت به تغذیه بی میل است (توجه داشته باشید که در بعضی از نسخه های نهج البلاغه این جمله و جمله بعد نیامده است و جمعی از شارحان نیز به تفسیر آن نپرداخته اند).

در پایان این بخش، امام(علیه السلام) برای اینکه بی ارزش بودن دنیا در نظرش را کاملاً برای همگان مجسم کند تعبیر پر معنایی دارد می فرماید: «این دنیا در چشم من بی ارزش تر و خوارتر از شیره تلخ درخت بلوط است!»؛ (وَلَهِيَ فِي عَيْنِي اَوْهِي وَ اَوْهْنُ مِنْ عَفْصَه(۶) مَقْرَه(۷)).

توضیح اینکه درخت بلوط انواع و اقسامی دارد؛ یکی از آنها دارای میوه تلخی است که در فارسی به آن «مازو» می گویند که هم تلخ است و هم گس و به دلیل گس بودن در دباغی برای محکم ساختن چرم از آن استفاده می کنند.

بدیهی است خوردن چنین دانه ای بسیار ناگوار و تنفر آمیز است و هر کس در دهان بگذارد فوراً آن را بیرون می افکند. این تشبیه یکی از رساترین تشبیهات نهج البلاغه درباره دنیاست که امام(علیه السلام) باطن و حقیقت آن را در قالب این مثال مجسم ساخته است و قریب به آن در عبارات دیگر نهج البلاغه خواهد آمد.

۱ . «طُمْر» به معنای جامه کهنه است و در اصل از ریشه «طُمِر» بر وزن «امر» گرفته شده که به معنای پوشاندن است در اینجا امام(علیه السلام) آن را به صورت تشبیه آورده تا یکی اشاره به پیراهن و دیگری به زیرجامه باشد.

۲ . «قُرص» در اصل به معنای هر شیء گرد و مدوری است و لذا در مورد خورشید و ماه به کار می رود و نان های گرد و مدور را نیز به همین جهت قرص نان می گویند و تشبیه آن در عبارت امام(علیه السلام) اشاره به خوراک یک روز است، زیرا بسیاری از مردم در آن زمان فقط دو بار در شبانه روز غذا می خوردند.

۳ . فی ظلال نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۶۰

۴ . «تَبْر» به معنای قطعات طلا و نقره است پیش از آنکه آن را به صورت شمش یا زینت آلات در آورند.

۵ . «وَفْر» به گفته ارباب لغت، مال فراوان است از ریشه «وَفور» به معنای فزونی و فراوانی گرفته شده و گاه به هر چیز فراوان اطلاق می شود.

۶ . «عَفْصَه» گاه به درخت بلوط گفته می شود و گاه به ثمره آن که مازو نام دارد و این ماده شیرابه ای است که از آن ترشح می کند و علاوه بر تلخی حالت قابضیت دارد.

۷ . «مَقْر» گاه به معنای تلخ و گاه به معنای ترش می آید و در اینجا همان معنای تلخی مراد است و تأکیدی است بر مفهوم «عَفْصَه».

بخش سوم

بَلَى! كَانَتْ فِي أَيْدِينَا فَدَكٌ مِنْ كُلِّ مَا أَظْلَمْتَهُ السَّمَاءُ، فَسَحَّتْ عَلَيْهَا نُفُوسُ قَوْمٍ، وَسَحَّتْ عَنْهَا نُفُوسُ قَوْمٍ آخِرِينَ، وَنِعْمَ الْحَكْمُ اللَّهُ، وَمَا أَصْنَعُ بِفَدَكٍ وَغَيْرِ فَدَكٍ. وَالنَّفْسُ مَطَانُهُ فِي عَدِّ جَدَّتْ تَنْقَطِعُ فِي ظَلَمَتِهِ آثَارُهَا، وَتَغَيَّبَ أَخْبَارُهَا، وَخَفَرَهُ لَوْ زِيدَ فِي فَسْحَتِهَا، وَأَوْسَعَتْ يَدَا حَافِرِهَا، لِأَنَّ ضَعْفَهَا الْحَجْرُ وَالْمَدْرُ، وَسَدَّ فَرْجَهَا التَّرَابُ الْمَتْرَاكُمُ؛ وَإِنَّمَا هِيَ نَفْسِي أَرُوضَهَا بِالنَّفْوَى لِنَاتِي أَمِنَهُ يَوْمَ الْخَوْفِ الْأَكْبَرِ، وَتَثَبَّتْ عَلَى جَوَانِبِ الْمَرْلَقِ. وَلَوْ سَنَتْ لَاهْتَدَيْتِ الطَّرِيقَ إِلَى مُصْفَى هَذَا الْعَسَلِ وَلِنَبَابِ هَذَا الْفَحْحِ، وَنَسَانِجِ هَذَا الْقَرْزِ. وَلَكِنْ هَيْهَاتَ أَنْ يَغْلِبَنِي هَوَايَ، وَيَفُودَنِي جَشْعِي إِلَى تَخْيِيرِ الْأَطْعَمَةِ - وَلَعَلَّ بِالْحِجَازِ أَوْ الْيَمَامَةِ مَنْ لَا طَمَعَ لَهُ فِي الْقُرْصِ، وَلَا عَهْدَ لَهُ بِالشَّبْعِ - أَوْ آبِيَتِ مِبْطَانًا وَحَوْلِي بِطُونٍ غَرْتِي، وَأَكْبَادَ حَرَى، أَوْ أَكُونَ كَمَا قَالَ الْقَائِلُ: وَحَسْبُكَ دَاءٌ أَنْ تَبَيْتَ بَيْطَنَهُ وَحَوْلَكَ أَكْبَادَ تَحَنُّ إِلَى الْفَقْدِ أُنْفَعُ مِنْ نَفْسِي بَأَنْ يُقَالَ: هَذَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ، وَلَا أَشَارِكُهُمْ فِي مَكَارِهِ الدَّهْرِ، أَوْ أَكُونَ أَسْوَهُ لَهُمْ فِي جُشُوبِهِ الْعَيْشِ!.

ترجمه

آری از میان آنچه آسمان بر آن سایه افکنده تنها «فدک» در دست ما بود که آن هم گروهی بر آن بخل و حسد ورزیدند و گروه دیگری سخاوتمندانه آن را رها کردند و بهترین حاکم و داور (در این داستان اندوهبار) خداست. مرا با فدک و غیر فدک چکار؟ در حالی که جایگاه فردای هر کس قبر است؛ قبری که در تاریکیش، آثار او محو و اخبارش ناپدید می شود حفره ای است که هرچند بر وسعت آن افزوده شود و دست حفر کننده آن را وسعت بخشد، سرانجام سنگ و کلوخ آن را پر می کند و خاک های انباشته تمام روزنه های آن را مسدود می سازد. جز این نیست که من نفس (سرکش) خود را با تقوا ریاضت می دهم و رام می سازم تا در آن روز ترسناک عظیم، با امنیت وارد (صحنه قیامت) شود و در کنار لغزشگاه ها ثابت قدم باشد. (فکر نکنید من قادر به تحصیل لذت های دنیا نیستم. به خدا سوگند) اگر می خواستم می توانستم از عسل مصفا و مغز گندم و بافته های ابریشم برای خود (بهترین) غذا و لباس را تهیه کنم؛ اما هیاهات که هوای نفس بر من چیره شود و حرص و طمع مرا وادار به انتخاب طعام های لذیذ نماید در حالی که شاید در سرزمین حجاز یا یمامه (از مناطق شرقی عربستان) کسی باشد که حتی امید برای به دست آوردن یک قرص نان نداشته و هرگز شکمی سیر به خود ندیده باشد. آیا من با شکمی سیر بخوابم در حالی که در اطراف من شکم های گرسنه و جگرهای تشنه باشند و یا چنان باشم که آن شاعر گفته است:

این درد تو را بس که با شکم سیر بخوابی در حالی که در اطراف تو شکم های گرسنه ای است که آرزوی قطعه پوستی برای خوردن دارد!

آیا من به همین قناعت کنم که گفته شود من امیر مؤمنانم؛ اما خود را با آنها در سختی های روزگار شرکت نکنم و اسوه و مقتدایشان در ناگواری های زندگی نباشم؟

شرح و تفسیر

چگونه ممکن است امیر مؤمنان باشم و در سختی ها با آنها شریک نباشم؟

امام(علیه السلام) در این بخش از نامه با توجه به آنچه در بخش گذشته آمد که فرمود:

من یک وجب از زمین های این دنیا را به تملک خود در نیاورده ام، داستان غم انگیز فدک را به عنوان یک استثنا بیان می کند که هم تأکیدی باشد بر بی اعتنائی او بر دنیا و هم اشاره ای بر مطالب و ستم های مخالفانش. می فرماید: «آری از میان آنچه آسمان بر آن سایه افکنده تنها «فدک» در دست ما بود که آن هم گروهی بر آن بخل و حسد ورزیدند و گروه دیگری

سَخَاوَتَمُنْدَانِهٖ اَنْ رَا رَهَا كَرَدَنَد و بَهْتَرِيْنَ حَاكِم و دَاوِر (در اين داستان اندوهبار) خداست: «يَلَيَا كَاثَتْ فِي اَيْدِيْنَا فَذَكَ مِنْ كُلِّ مَا اَظْلَمْتُهُ السَّمَآءَ، فَشَحَّتْ (۱) عَلَيَهَا نَفُوسُ قَوْمٍ، وَسَخَّتْ (۲) عَنْهَا نَفُوسُ قَوْمٍ اٰخَرِيْنَ، وَنِعْمَ الْحَكْمُ اللّٰهُ». مي دانيم فدك كه در نزديكي قلعه هاي خيبر قرار داشت پس از فتح خيبر اهالي آن نزد پيامبر (صلى الله عليه وآله) آمدند و با آن حضرت صلح كردند و نصف قريه فدك را بدون جنگ و درگيري به آن حضرت واگذار كردند و آن حضرت نيز در حيات خود آن را به دختر گراميش فاطمه زهرا (عليها السلام) بخشيد و چون ممكن بود درآمد فدك وسيله اي براي پيشرفت اميرمؤمنان علي (عليه السلام) در امر خلافت شود، رقيباني بعد از رحلت پيغمبر اكرم (صلى الله عليه وآله) به سرعت آن را از دست فاطمه (عليها السلام) در آوردند و كاركنان آن حضرت را از آن بخش از آبادي خارج ساختند و به هيچ قيمت حاضر به باز پس گردانيدن آن نشدند كه شرح آن در پايان اين نامه به خواست خدا خواهد آمد.

منظور از جمله «كَاثَتْ فِي اَيْدِيْنَا» مدت چهار سالي است كه از فتح خيبر تا رحلت پيغمبر اكرم (صلى الله عليه وآله) ادامه داشت.

جمله «فَشَحَّتْ عَلَيَهَا نَفُوسُ قَوْمٍ» اشاره به غاصبان حكومت است كه آنها نسبت به مالكيت فدك بخل ورزیدند و از آن بيم داشتند كه اگر در دست بني هاشم باشد ممكن است پايه هاي حكومت آنها را سست كند.

جمله «سَخَّتْ عَنْهَا نَفُوسُ قَوْمٍ اٰخَرِيْنَ» اشاره به بني هاشم است كه وقتي دیدند مخالفان اصرار بر غصب فدك دارند ادامه مطالبه آن را رها ساختند و به اين وسيله بي اعتنايي خود را نسبت به آن نشان دادند.

جمله «نِعْمَ الْحَكْمُ اللّٰهُ» جمله اي است بسيار پر معنا و اشاره به ماجراهاي دردناكي است كه در ماجرای فدك واقع شد و امام (عليه السلام) آن را به داوري الهي در روز قيامت مي سپارد. جالب است بدانيم از امام (عليه السلام) نقل نشده است كه در دوران حكومتش كه توان باز پس گرداندن فدك را داشت به سراغ آن رفته باشد.

آن گاه امام (عليه السلام) براي اينكه كسي تصور نكند دلبستگي خاصي به مسأله فدك دارد مي فرمايد: «مرا با فدك و غير فدك چكار؟ در حالي كه جاياگاه فردي هر كس قبر است؛ قبري كه در تاريخش، آثار او محو و اخيارش ناپديد مي شود؛ (وَمَا اَصْنَعُ بِفَدَكٍ وَغَيْرِ فَدَكٍ. وَالنَّفْسُ مَطَانِهَا (۳) فِي عَدِ جَدَّتْ (۴) تَنْقَطِعُ فِي ظَلَمَتِهِ اَثَارُهَا، وَتَغِيْبُ اَخْبَارُهَا). سپس به توضيح بيشتري درباره قبر كه پايان زندگي انسان به آنجا منتهي مي شود پرداخته مي فرمايد: «حفره اي است كه هرچند بر وسعت آن افزوده شود و دست حفر كننده آن را وسعت بخشد، سرانجام سنگ و كلوخ آن را پر مي كند و خاك هاي انباشته تمام روزه هاي آن را مسدود مي سازد؛ (وَخَفْرَةٌ لَوْ زِيدَ فِي فَسْحَتِهَا وَاَوْسَعَتْ يَدَا حَافِرِهَا، لَا صُنْعُهَا (۵) الْحَجَرُ وَالْمَدْرُ (۶)، وَسَدَّ فَرْجَهَا التُّرَابُ الْمُتْرَاكُمُ).

اشاره به اينكه قبر را معمولاً به صورت حفره كوچكي مي سازند كه تنها جسم انسان در آن جاي مي گيرد حتى گاهي به زحمت بدن ميت را در آن وارد مي كنند و به فرض كه حفر كننده قبر خودش يا با سفارش بازماندگان، قبر را به طور وسيع حفر كند باز سودي ندارد، زيرا ناچار بايد آن را با سنگ و كلوخ پر كنند و تمام روزه هاي آن را بپوشانند. انساني كه سرنوشتش چنين است دلبستگيش به مال دنيا و باغ ها و زينت هاي زراعتي و قصرها چه مفهومي دارد؟

اگر در روايات آمده است كه به هنگام غم و اندوه به زيارت اهل قبور برويد تا غم و اندوهتان برطرف شود، ممكن است ناظر به همين مطلب باشد كه غم و اندوه ها معمولاً براي مال و مقام دنياست. هنگامي كه انسان آخرين منزل خود را در آنجا مي بيند و متوجه مي شود روزي با همه اين مال و مقام بايد خداحافظي كند و تنها با چند قطعه كفن، رخت از اين دنيا بربندد اندوهش زابل مي گردد.

مرحوم محقق تستري در اينجا داستاني از مرحوم سيد نعمت الله جزائري نقل مي كند كه ممكن است جنبه تمثيل داشته باشد مي گويد: دو نفر بر سر مالكيت خانه اي باهم نزاع داشتند كه ناگهان خشتي از يكي از ديوارهايش فرو افتاد و زبان گشود و گفت: مرا كه مي بينيد در اصل پادشاهي از پادشاهان زمين بودم، هزار سال حكومت كردم هنگامي كه خاك شدم هزار سال بر من گذشت كه خشت زني خاك مرا گرفت و تبديل به خشت كرد و هزار سال بر من گذشت سپس مرا در اين بنا مدتي پيش از اين به كار بردند با اين حال چرا شما درباره اين خانه به نزاع برخاسته ايد. فكر نمي كنيد اينده خود شما چگونه خواهد بود؟ (۷)

آن گاه امام (عليه السلام) به بيان درسي پر فايده براي طي كردن مسير الي الله و نجات يوم المعاد مي پردازد و مي فرمايد: «جز اين نيست كه من نفس (سرکش) خود را با تقوا رياضت مي دهم و رام مي سازم تا در آن روز ترسناك عظيم، با امنيت وارد (صحنه قيامت) شود و در کنار لغزشگاه ها ثابت قدم باشد؛ (وَإِنَّمَا هِيَ نَفْسِي اُرْوَضَهَا بِالتَّقْوَى لِتَأْتِيَ اَمِنَةً يَوْمَ الْخَوْفِ الْاَكْبَرِ، وَتَثْبُتَ عَلَيَّ جَوَانِبِ الْمَرْلِقِ (۸)).

حقيقت رياضت رام ساختن است كه گاه در مورد حيوانات چموش به كار مي رود و گاه در مورد نفس سرکش و امروز اين واژه به معنای ورزش به كار مي رود. جالب اينكه امام (عليه السلام) با آن مقام با عظمت و تصفيه روح و نفس و پيمودن تمام مدارج سير الي الله و رسيدن به مقامي كه جز خدا نبيند، باز مي فرمايد: من نفس خويش را رياضت مي دهم تا به دو نکته اشاره كند: نخست اينكه هر قدر انسان به خودسازي و رياضت نفس بپردازد نبايد از اينكه اين اژدهاي خفته زماني بيدار شود و خطري ايجاد كند، ايمن باشد و ديگر اينكه وقتي امام با اين مقامات چنين سخناني را مي گويد ديگران حساب كار خويش را بكنند و هرگز از خطرات نفس سرکش غافل نشوند.

اين نکته نيز شايدان دقت است كه امام (عليه السلام) هدف از رياضت نفس را به وسيله تقوا، امنيت روز قيامت و روز خوف اكبر، و نجات از لغزش ها بر لب پرتگاه دوزخ مي شمارد. اشاره به اينكه اين امنيت جز در سايه رياضت نفس حاصل نخواهد شد و در روايات اسلامي آمده است كه جهاد اكبر همين است؛ جهادي كه از پيكار با دشمنان سرسخت و خطرناك نيز مشكل تر است.

این سخن در واقع برگرفته از قرآن مجید است که می فرماید: «(الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمَنُ وَهُمْ مُبْتَدُونَ); (اری)، آنها که ایمان آوردند، و ایمان خود را با هیچ ستم (و شرک) نیالودند، ایمنی تنها ویژه آنهاست؛ و آنها هدایت یافتگانند».(۹)

تعبیر به «مُرَّق» ممکن است اشاره به پل صراط باشد، زیرا از آیات و روایات استفاده می شود که صراط پلی است بر روی دوزخ و عبور از آن بسیار سخت و سنگین است و ناصالحان در همان جا می لغزند و در دوزخ سقوط می کنند. قرآن مجید می گوید: «(وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذُرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا); و همه شما (بی استثنا) وارد جهنم می شوید؛ این امر، نزد پروردگارت حتمی و پایان یافته است؛ سپس کسانی که تقوا پیشه کرده اند را (از آن) رهایی می بخشیم؛ و ستمکاران را - در حالی که زانو درآمده اند - در آن رها می سازیم».(۱۰)

از آنجا که ریاضت نفس دو گونه است گاه از غم بی آلتی و عدم دسترسی به مواهب دنیاست و گاه بر اثر ایمان و اراده و تصمیم به تهذیب نفس در عین قدرت بر تمام این مواهب است، لذا در ادامه سخن برای اینکه کسی تصور نکند ریاضت نفس امام(علیه السلام) از قسم اول است می فرماید: «(فَكَرَّ نَكْنِدُ مَنْ قَادِرٌ بِهٖ تَحْصِيلُ لَذَاتِ هَآئِ دُنْيَا نَيْسْتُمْ. بِهٖ خُذَا سُوْكَند) اگر می خواستم می توانستم از غسل مصفا و مغز گندم و بافته های ابریشم برای خود (بهترین) غذا و لباس را تهیه کنم اما هیئات که هوای نفس بر من چیره شود و حرص و طمع مرا وادار به انتخاب طعام های لذیذ نماید در حالی که شاید در سرزمین حجاز یا یمامه (از مناطق شرقی عربستان) کسی باشد که حتی امید برای به دست آوردن یک قرص نان نداشته و هرگز شکمی سیر به خود ندیده باشد»؛ (وَلَوْ شِئْتُ لَأَهْتَدَيْتُ الطَّرِيقَ إِلَى مُصَفَى هَذَا الْعَسَلِ وَلِبَابِ هَذَا الْفَمْحِ (۱))، وَنَسَاجِ (۱۲) هَذَا الْقَرِّ (۱۳). وَلَكِنْ هَيْهَاتَ أَنْ يَغْلِبَنِي هَوَايَ، وَيَفُودَنِي جَشَعِي (۱۴) إِلَى تَخْيِيرِ الْأَطْعَمَةِ - وَلَعَلَّ بِالْحِجَازِ أَوْ الْيَمَامَةِ مَنْ لَا طَمَعَ لَهُ فِي الْفَرْصِ، وَلَا عَهْدَ لَهُ بِالشَّبَعِ -).

همان گونه که اشاره شده، امام(علیه السلام) در اینجا به وظیفه سنگین زمامداران و حاکمان کشورهای اسلامی اشاره می کند که آنها نباید به سراغ غذاهای لذیذ و لباس های فاخر بروند در حالی که می دانند یا احتمال می دهند در گوشه و کنار، افرادی گرسنه و برهنه هستند.

آن گاه امام(علیه السلام) اشاره به جنبه های عاطفی این مسأله می کند که در واقع چهره سومی از این موضوع است. می فرماید: «آیا من با شکمی سیر بخوابم در حالی که در اطراف من شکم های گرسنه و جگرهای تشنه باشد و یا چنان باشم که آن شاعر گفته است:

این درد تو را بس که با شکم سیر بخوابی در حالی که در اطراف تو شکم های گرسنه ای است که آرزوی قطعه پوستی برای خوردن دارد!؛» (أَوْ أَبَيْتَ مَبِطَانًا (۱۵) وَحَوْلِي يَطْوُونَ غَرَّتِي (۱۶)، وَأَكْبَادَ حَرَى (۱۷)، أَوْ أَكُونَ كَمَا قَالَ الْقَائِلُ: وَحَسْبُكَ دَاءٌ أَنْ تَبَيْتَ بِيْطْنَهُ (۱۸) وَحَوْلِكَ أَكْبَادٌ تَحْنُ (۱۹) إِلَى الْقَدِّ (۲۰)).

جمله «وَحَوْلِكَ أَكْبَادٌ تَحْنُ إِلَى الْقَدِّ» را بیشتر شارحان نهج البلاغه همان گونه که در بالا آمده تفسیر کرده و گفته اند در سال های قحطی گاه وضع گرسنگان به جایی می رسید که پوست های دباغی نشده حیوانات را نیز می خوردند و این جمله اشاره به همان است. بعضی گفته اند معنای «تَحْنُ إِلَى الْقَدِّ» اشاره به ضرب المثل معروفی است که مردم می گویند فلان کس از گرسنگی پوست شکمش به پشتش چسبیده بود (قَدِّ به معنای پوست و «تَحْنُ» به معنای مایل شدن تفسیر شده) بعضی نیز «قد» را به معنای گوشت های قطعه قطعه ای تفسیر کرده اند که گاهی عرب ها در برابر آفتاب سوزان خشک و آن را برای روز مبادا ذخیره می کردند؛ ولی تفسیر اول مناسب تر به نظر می رسد.

در هر صورت ممکن است تفسیرها جنبه واقعی و یا مبالغه داشته باشد.

به گفته شاعر فارسی زبان که آن را در داستان یک قحط سالی شدید در دمشق سروده است:

من از بی نوایی نیم روی زرد غم بی نوایان رخم زرد کرد

که مرد ار چه بر ساحل است ای رفیق نیاساید و دوستانش غریق

نخواهد که بیند خردمند ریش نه بر عضو مردم نه بر عضو خویش

آن گاه امام(علیه السلام) برای توضیح و تفسیر بیشتر بیان دیگری دارند و می فرماید: «آیا من به همین قناعت کنم که گفته شود من امیر مؤمنانم؛ اما با آنها در سختی های روزگار شرکت نکنم و اسوه و مقتدایشان در ناگواری های زندگی نباشم»؛ (أَأَقْنَعُ مِنْ نَفْسِي بِأَنْ يُقَالَ: هَذَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ، وَلَا أَشَارِكُهُمْ فِي مَكَارِهِ الدَّهْرِ، أَوْ أَكُونَ أَسْوَةً لَهُمْ فِي جُشُوبِهِ (۲) الْعَيْشِ!). امام(علیه السلام) در مجموع برای ساده زیستی خود سه حکمت ذکر فرموده است:

نخست به یاد حساب و کتاب روز قیامت بودن و در نتیجه زاهدانه زیستن و دیگر مسئولیت زمامداری و اینکه در زمانی که وضع مادی مردم خوب نیست، پیشوای جمعیت برای مواسات با آنها ساده ترین زندگی را انتخاب کند تا لاقال تقویت روانی برای محرومان باشد و بگویند اگر لباس ما مثلاً کرباس است، شبیه لباس مولایمان است و اگر غذای ما بسیار ساده از نان جوین است، سفره ما شبیه سفره مولای ماست. همین امر به آنها آرامش خاطر دهد و در ضمن پیشوا را به فکر حل مشکلات آنها بیندازد. سوم اینکه با قطع نظر از مسائل مربوط به روز رستاخیز و مسئولیت پیشوایان الهی مسائل عاطفی به انسان اجازه نمی دهد که سفره ای از غذاهای رنگین برای خود بچیند در حالی که در همسایگی آنها گرسنگانی هستند که نان شب را هم ندارند.

در اینجا سؤالی است که چرا این روش امام امیر المؤمنین علی(علیه السلام) را در بعضی از امامان دیگر و در اعصار بعد نمی بینیم. سرچشمه این تفاوت کجاست؟ پاسخ مشروح این سؤال به خواست خدا در بحث نکات خواهد آمد.

۱. «شَحَّتْ» از ریشه «شَحَّ» بر وزن «نَه» به معنای بخل همراه با حرص گرفته شده است.

۲. «سَخَّتْ» به معنای سخاوت کردن است.

۳. «مَظَانَّ» جمع «مَظَنَه» به معنای مکانی است که انسان گمان یا اطمینان دارد در آنجا چیزی موجود است.
۴. «جَدَّتْ» به معنای قیر است.
۵. «أَضْعَطَّ» از ریشه «اضْغَات» به معنای فشار آوردن و از ریشه «ضَغَّتْ» بر وزن «وقت» به معنای فشار گرفته شده است.
۶. «الْمَدْرَ» به کِلِ های سفت به هم چسبیده می گویند؛ مانند پاره خشت.
۷. شرح نهج البلاغه مرحوم تستری، ج ۵، ص ۳۴۰
۸. «الْمَزْلَقُ» به معنای لغزشگاه از ریشه «زَلَقَ» بر وزن «شفق» به معنای لغزیدن است.
۹. انعام، آیه ۸۲.
۱۰. مریم، آیه ۷۱ و ۷۲.
۱۱. «الْقَمَحُ» به معنای گندم است.
۱۲. «نَسَانَجُ» جمع نسیج به معنای بافته شده است.
۱۳. «الْقَرَّ» به معنای ابریشم است.
۱۴. «جَسَعُ» به معنای حرص و طمع است و گاه به حرص شدید گفته می شود.
۱۵. «مَبْطَانُ» به معنای کسی است که شکمش پر از غذا باشد از ریشه «بَطَّنَ» به معنای شکم گرفته شده این واژه صیغه مبالغه است.
۱۶. «عَرْنَى» به معنای گرسنه است (صیغه مفرد مؤنث و صفت برای بطون).
۱۷. «حَرَى» به معنای شخص تشنه است از ریشه «حرارت» گرفته شده است.
۱۸. «بِطْنَه» پرخوری (از ریشه «بَطَّنَ» به معنای شکم گرفته شده است).
۱۹. «تَحَنُّ» از ریشه «حَنِينُ» به معنای تمایل و عطف توجه به چیزی است.
۲۰. «قَدَّ» به معنای پوست یا پوسته ای است شبیهه مشک که در آن چیزی می ریزند و گاه به قطعات گوشت خشکیده ای که در آن می ریزند نیز «قَدَّ» گفته شده است. این شعر به حاتم طایی سخاوتمند معروف عرب نسبت داده شده است (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۸۸).
۲۱. «جُسُوبَه» به معنای خشونت و ناگواری است.
- نکته: داستان غم انگیز فدک
- فدک نام دهکده ای در حوالی شرق خیبر که فاصله آن تا خیبر کمتر از هشت فرسخ و تا مدینه بیست و چند فرسخ بود. فدک در زمان پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آباد، دارای چشمه ای پرآب و نخلستان و مزرعه و قلعه یکی از منزلگاه های مسافران شام به مدینه به شمار می آمد و همین امر موجب رونق اقتصادی آن شده بود.
- طبری در تاریخ خود می نویسد: یهودیان فدک قصد داشتند یهود خیبر را در نبرد با مسلمانان یاری دهند. پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) از این تصمیم با خبر شد، از این رو علی (علیه السلام) را با یکصد نفر به سوی آنان گسیل داشت تا از وضع آنها آگاهی کامل پیدا کند.
- فدکیان که در این ماجرا مقصر شناخته شده بودند با ترس و وحشت منتظر نتیجه جنگ خیبر بودند. هنگامی که خبر پیروزی سپاه اسلام را شنیدند وحشت بیشتری بر آنان مستولی شد و تصمیم گرفتند بدون جنگ و خونریزی تسلیم شوند، لذا نماینده ای نزد پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرستادند و اظهار داشتند با ما نیز مانند اهل خیبر رفتار کنید و با گرفتن نصف املاک فدک صلح کنید. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نیز پذیرفت، به این ترتیب فدک بدون جنگ و خونریزی در اختیار پیامبر (صلی الله علیه و آله) قرار گرفت. (۱)
- در شواهد التنزیل حسکاتی آمده است که ابن عباس می گوید: هنگامی که آیه (وَأْتِ دَا الْفُرَبِی حَقَّه) (۲) نازل شد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فدک را به فاطمه (علیها السلام) داد. (۳)
- شوکتانی هم در تفسیرش شبیه همین معنا را نقل کرده است. (۴)
- فدک بعد از این ماجرا در اختیار کارگزاران حضرت فاطمه (علیها السلام) قرار گرفت، بنابراین به فرض که فدک جنبه بخشش داشته باشد، مسأله قبض و تحویل آن به حضرت فاطمه (علیها السلام) حاصل شده است و جمله «بَلَى كَانَتْ فِي أَيْدِيْنَا فِدْكَ» که در نامه فوق آمده بود نیز شاهد بر این معناست. همان گونه که جمله «إِنَّ أَبَاكَرَ انْتَزَعَ مِنْ فَاطِمَةَ فِدْكَ؛ ابوبکر فدک را از فاطمه گرفت» که در کتاب تاریخ المدینه المنوره (۵) آمده است شاهد دیگری بر این مدعاست.
- عجب اینکه پس از رحلت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) خلیفه اول بی هیچ مقدمه ای فدک را از تصرف آن حضرت خارج ساخت و در اختیار خود گرفت که امیرمؤمنان و فاطمه زهرا (علیها السلام) به این عمل شدیداً اعتراض کردند؛ ولی ابوبکر در پاسخ گفت: چه کسی گواهی می دهد که فدک مال فاطمه است؟
- علی (علیه السلام) در پاسخ گفت: اگر من مدعی مالی باشم که در تصرف مسلمانی است تو از متصرف گواه می خواهی یا از من که مدعی هستم؟ خلیفه گفت: از تو که مدعی هستی شاهد می طلبم. علی (علیه السلام) گفت: مدتهاست که فدک در تصرف فاطمه است و در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مالک آن شده چرا از او بینه می خواهی؟ ابوبکر ساکت شد. (۶)

عمر که در مجلس حضور داشت و می دید سکوت ابوبکر ممکن است به ضرر آنان تمام شود گفت: «یا علی دَعْنَا مِنْ كَلَامِكَ، فَإِنَّا لَا نَقْوَى عَلَى حُجَّتِكَ، فَإِنِ اتَّيْتِ بِشُهُودِ غُذُولٍ، وَإِلَّا فَهُوَ فِئَةٌ لِلْمُسْلِمِينَ، لَا حَقَّ لَكَ وَلَا لِفَاطِمَةَ فِيهِ؛ اِی علی این سخنان را واگذار ما در برابر استدلال تو توان پاسخگویی نداریم اگر شاهدان عدلی بر مالکیت فاطمه آوردی، تحویل می دهیم و الا فدک تعلق به همه مسلمانان دارد، نه تو در آن حق داری نه فاطمه» (۷)

این ماجرا طولانی است و تمام شواهد نشان می دهد که حاکمان آن روز تصمیم داشتند این منبع اقتصادی را از خاندان امیرمؤمنان علی (علیه السلام) بگیرند مبادا مایه قدرت آنها شود. در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «لَمَّا وُلِّيَ أَبُو بَكْرٍ بَنُ أَبِي قُحَافَةَ قَالَ لَهُ عُمَرُ إِنَّ النَّاسَ عَيْبُ هَذِهِ الدُّنْيَا لَا يَرِيدُونَ غَيْرَهَا، فَأَمْنَعُ عَنْ عَلِيٍّ وَأَهْلِ بَيْتِهِ الْخُمْسَ، وَالْفَيْءَ، وَفَدَكًا، فَإِنِ شِيعَتُهُ إِذَا عَلِمُوا ذَلِكَ تَرَكُوا عَلِيًّا وَأَقْبَلُوا إِلَيْكَ؛ هنگامی که ابوبکر به خلافت رسید عمر به او گفت: مردم بنده دنیا هستند و غیر از آن را نمی خواهند، بنابراین خمس و فیه و فدک را از علی و اهل بیتش باز گیر، زیرا پیروانش هنگامی که این امر را ببینند او را رها کرده به سوی تو می آیند» (۸)

به هر حال حکومت وقت به بهانه اینکه دلیلی بر مالکیت فاطمه نسبت به فدک در دست نیست و اگر باشد تنها از طریق ارث است در حالی که پیغمبر فرموده: «نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورَثُ وَمَا تَرَكَنَاهُ صَدَقَةٌ؛ ما جمعیت پیامبران ارثی از خود به یادگار نمی گذاریم و اگر چیزی از ما بماند صدقه محسوب می شود». آن را از دست فاطمه (علیها السلام) در آوردند. در حالی که این حدیث به این صورت مجعول است و صحیح آن همان است که در احادیث اهل سنت و اهل بیت آمده: «أَنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُوْرَثُوا دِينَارًا وَلَا دِرْهَمًا وَإِنَّمَا وَرَثُوا الْعِلْمَ فَمَنْ أَخَذَ بِهِ أَخَذَ بِحِطَّةٍ؛ پیامبران درهم و دیناری از خود به یادگار نگذاشتند، بلکه علومی به یادگار گذاشتند هرکس چیزی از آن را بگیرد سهم وافر از میراث انبیا برده است» (۹) کنایه از اینکه اموالی که از انبیا باقی می ماند در برابر میراث علمی آنها چیز قابل توجهی نیست.

به هر حال برای ممنوع ساختن اهل بیت از امکانات مالی، فدک را گاه به بهانه این حدیث مجعول و گاه به بهانه اینکه فاطمه (علیها السلام) شاهد کافی برای مالکیت خود ندارد از آن حضرت گرفتند. این در حالی بود که زنان پیامبر (صلی الله علیه و آله) را از سهم الارث خود نسبت به آنچه از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) باقی مانده بود منع نکردند و در حدیث معروفی در صحیح بخاری و غیر آن آمده است: «هنگامی که ابوبکر از دادن حق فاطمه زهرا خودداری کرد، آن حضرت بر او غضبناک شد و تا زنده بود با وی سخن نگفت» (۱۰) با اینکه آنها از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) شنیده بودند که می فرمود: «فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي فَمَنْ أَعْضَبَهَا أَعْضَبْتَنِي؛ فاطمه پاره تن من است هرکس او را خشمگین کند مرا خشمگین کرده است» (۱۱)

در حدیث دیگری از آن حضرت نقل شده است که به فاطمه (علیها السلام) فرمود: «إِنَّ اللَّهَ يَغْضِبُ لِعُضْبِكَ وَيَرْضَى لِرِضَاكِ؛ ای فاطمه! خداوند از خشم تو خشمگین می شود و از خشنودیت خشنود می گردد» (۱۲)

اما سرنوشت فدک در دوران حکومت امیرمؤمنان علی (علیه السلام) همان گونه که در متن نامه مورد بحث آمده است علی (علیه السلام) در این دوران از فدک به طور کامل چشم پوشید و درصدد باز پس گرفتن آن از غاصبان بر نیامد. البته این کار نه از روی خشنودی، بلکه به دلیل بی رغبتی از دنیا و اعراض از آنچه دشمن بر آن اصرار داشت بود و جمله «يَغْمُ الْحَكْمُ اللَّهُ» که در متن نامه آمده به خوبی بر این معنا دلالت می کند.

در تواریخ آمده است که عثمان در عصر خلافت خود فدک را به مروان بن حکم بخشید و بعضی معتقدند بعد از او همچنان در دست فرزندان مروان بود تا زمان عمر بن عبدالعزیز خلیفه اموی رسید که درباره اهل بیت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) روش ملایم تری داشت او به فرماندار خود در مدینه «عمر بن حزم» نوشت: فدک را به فرزندان فاطمه باز گردان. فرماندار مدینه در پاسخ او نوشت: فرزندان فاطمه بسیارند و با طوایف زیادی ازدواج کرده اند. به کدام گروه باز گردانیم؟ عمر بن عبدالعزیز خشمگین شد نامه تندی به این مضمون در پاسخ او نگاشت: من هر زمان دستوری به تو بدهم که مثلاً گوسفندی را ذبح کن تو فوراً جواب می دهی آیا با شاخ باشد یا بی شاخ و اگر بنویسم گاوی را ذبح کن سؤال می کنی رنگ آن چگونه باشد (و دانماً بهانه های بنی اسرائیلی می گیری) هنگامی که این نامه به تو می رسد فوراً فدک را به فرزندان فاطمه از علی باز گردان. (۱۳)

ولی دیری نپایید که یزید بن عبدالملک خلیفه اموی مجدداً فدک را غصب کرد. سرانجام بنی امیه منقرض شدند و بنی عباس روی کار آمدند. ابوالعباس سفاح خلیفه عباسی آن را به عبدالله بن حسن بن علی به عنوان نماینده بنی فاطمه بازگرداند؛ ولی بعد از او ابوجعفر عباسی آن را از بنی حسن گرفت. مهدی عباسی آن را بازگرداند، ولی موسی الهادی خلیفه دیگر عباسی بار دیگر آن را غصب کرد و هارون الرشید نیز همین برنامه را ادامه داد. (۱۴)

حائری قزوینی نویسنده کتاب فدک می نویسد: مأمون به استناد روایت ابوسعید خدری که پیامبر فدک را به فاطمه بخشید، دستور داد فدک را به فرزندان فاطمه بازگرداند؛ اما بعد از او متوکل عباسی به سبب کینه شدیدی که از اهل بیت در دل داشت بار دیگر فدک را باز پس گرفت. (۱۵)

به این ترتیب فدک تبدیل به یک امر سیاسی شده بود که هر کس بر سر کار می آمد طبق نقشه های سیاسی خود تصمیمی درباره آن می گرفت. (۱۶)

۱. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۵۴

۲. این آیه ۲۶ از سوره اسراء است که به تصریح علمای اهل سنت مدنی است، هرچند آیه (فَاتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّةً) (روم، آیه ۳۸) به عقیده جمعی مکی است. بعضی بدون توجه به تفاوت این دو آیه، مکی بودن آیه دوم را بهانه برای نفی جریان فدک دانسته اند.

۳. شواهد التنزیل، ص ۱۶۸
۴. تفسیر فتح القدیر، ج ۳، ص ۲۲۴
۵. ج ۱، ص ۱۹۹
۶. بحار الانوار، ج ۲۹، ص ۱۲۹
۷. احتجاج طبرسی، ص ۹۲
۸. بحار الانوار، ج ۲۹، ص ۱۹۴
۹. سنن دارمی، ج ۱، ص ۹۸؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۸۱، ح ۲۲۳؛ کافی، ج ۱، ص ۳۲، ح ۲.
۱۰. صحیح بخاری، ج ۳، ص ۳۵ باب غزوه خیبر.
۱۱. همان مدرک، ج ۴، ص ۲۱۰؛ بحار الانوار، ج ۲۹، ص ۳۳۶
۱۲. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۵۳ و المعجم الکبیر طبرانی، ج ۲۲، ص ۴۰۱
۱۳. فتوح البلدان بلاذری، ص ۳۸
۱۴. زهرا برترین بانوی جهان.
۱۵. فدک، ص ۶۰
۱۶. برای اطلاع بیشتر درباره فدک به صحیح بخاری، مستدرک حاکم، تاریخ طبری، سنن ابن ماجه و کتاب فدک، نوشته باقر مقدسی و کتاب فدک فی التاریخ نوشته آیه الله شهید سید باقر صدر و کتاب بحار الانوار، ج ۲۹ مراجعه شود.

بخش چهارم

فَمَا خَلَفْتُ لَيْشَغَلْنِي أَكْلَ الطَّيِّبَاتِ، كَالْبَهِيمَةِ الْمَرْبُوطَةِ، هَمَّهَا عَفْفُهَا؛ أَوْ الْمُرْسَلَةَ شَغَلَهَا تَقَمُّمُهَا، تَكَتَّرَشُ مِنْ أَعْلَافِهَا، وَتَلَهُو عَمَّا يَرَادُ بِهَا، أَوْ أَثْرَكَ سُدَى أَوْ أَهْمَلَ عَابِئًا، أَوْ أَجَرَ حَبْلَ الصَّلَاةِ، أَوْ أَعْتَسَفَ طَرِيقَ الْمَتَاهَةِ! وَكَأَنِّي بِقَائِلِكُمْ يَقُولُ: «إِذَا كَانَ هَذَا قَوْلُ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ، فَقَدْ قَعَدَ بِهِ الضَّعْفُ عَنْ قِتَالِ الْأَقْرَانِ، وَمِنَازِلَةِ الشَّجْعَانِ». أَلَا وَإِنَّ الشَّجْرَةَ الْبَرِّيَّةَ أَصْلَبَ غُودًا، وَالرَّوَاتِعَ الْخَضْرَاءَ أَرْقَى جُلُودًا، وَالنَّابِتَاتِ الْعَذِيَّةَ أَقْوَى وَقُودًا وَأَبْطَأَ خُمُودًا. وَأَنَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ كَالضَّوءِ مِنَ الضَّوءِ، وَالذَّرَاعِ مِنَ الْعَضُدِ. وَاللَّهُ لَوْ تَطَاهَرَتِ الْعَرَبُ عَلَى قِتَالِي لَمَا وَلَيْتَ عَنِّي، وَلَوْ أَمَكَّنْتَ الْفُرْصَ مِنْ رِقَابِهَا لَسَارَعَتْ إِلَيْهَا. وَسَأَجْهَدُ فِي أَنْ أَطَهِّرَ الْأَرْضَ مِنْ هَذَا الشَّخْصِ الْمَعْكُوسِ، وَالْجَسْمِ الْمُرْكُوسِ، حَتَّى تَخْرُجَ الْمُدْرَةُ مِنْ بَيْنِ حَبِّ الْخَصِيدِ.

ترجمه

(سپس امام فرمود:) من آفریده نشده ام که غذاهای پاکیزه (و رنگارنگ) مرا به خود مشغول دارد همچون حیوان پروراری که تمام همش علف اوست و یا چون حیوان رها شده (در بیابان و مرتع) که کارش جستجو کردن علف و پر کردن شکم از آن است و از سرنوشتی که در انتظار اوست بی خبر است. (من آفریده نشده ام) که بیهوده رها شوم یا تنها برای بازی و سرگرمی و گذارده شده باشم یا سررشته دار ریسمان گمراهی گردم و یا در طریق سرگردانی قدم بگذارم.

گویا می بینم گوینده ای از شما چنین می گوید: هرگاه این (دو قرص نان) تنها خوراک فرزند ابوطالب باشد، باید ضعف و ناتوانی جسمی او را از پیکار با هم آوردان و مبارزه با شجاعان باز داشته باشد. ولی آگاه باشید! درخت بیابانی (که آب و غذای کمتری به آن می رسد) چوبش محکم تر است اما درختان سرسبز (که همواره در کنار آب قرار دارند) پوستشان نازک تر (و کم دوام تر) اند و گیاهان و بوته هایی که جز با آب باران سیراب نمی شوند چوبشان قوی تر و آتششان شعله ورتر و پردوام تر است. (به علاوه این جای تعجب نیست که من در عین سادگی غذا، شجاع باشم، چرا که) من نسبت به پیامبر همچون نوری هستم که از نور دیگری گرفته شده باشد و همچون ذراع نسبت به بازو. (و به حول و قوه الهی چنان شجاعم که) به خدا سوگند اگر همه عرب برای نبرد با من پشت به پشت یکدیگر بدهند، من از میدان مبارزه با آنها روی بر نمی گردانم (و در برابر آنها می ایستم تا پیروز شوم یا شربت شهادت بنوشم) و اگر فرصت دست دهد که بر گردن گردن کشان عرب مسلط شوم، به سرعت به سوی آنها (برای پیکار) خواهم شتافت و به زودی تلاش می کنم که زمین را از این شخص معکوس و جسم واژگونه (معاویه) پاک سازم تا خاک و سنگریزه از میان دانه های درو شده خارج شود (و جامعه اسلامی پاک و خالص گردد).

شرح و تفسیر

من همچون بهیمه پروراری نیستم!

امام (علیه السلام) در این بخش از سخنانش به چهار نکته مهم اشاره می فرماید. نخست به هدفش از این زهد گسترده و فراگیر اشاره کرده می فرماید: «من آفریده نشده ام که غذاهای پاکیزه (و رنگارنگ) مرا به خود مشغول دارد، همچون حیوان پروراری که تمام همش علف اوست و یا چون حیوان رها شده (در بیابان و مرتع) که کارش جستجو کردن علف و پر کردن شکم از آن است و از سرنوشتی که در انتظار اوست بی خبر است»: (فَمَا خَلَفْتُ لَيْشَغَلْنِي أَكْلَ الطَّيِّبَاتِ، كَالْبَهِيمَةِ الْمَرْبُوطَةِ (۱)، هَمَّهَا عَفْفُهَا، أَوْ الْمُرْسَلَةَ شَغَلَهَا تَقَمُّمُهَا (۲)، تَكَتَّرَشُ (۳) مِنْ أَعْلَافِهَا، وَتَلَهُو عَمَّا يَرَادُ بِهَا).
به راستی گروهی در این جهان همانند چهارپایانند؛ جمعی مرفه و ثروتمند بی خبر و بی درد همچون حیوانات پرورارند که غذای فراوان در اطراف آنها ریخته شده است و گروهی کم درآمد اما کاملا دنیاطلب همچون حیواناتی که در چراگاه در

جستجوی علف هستند و به یقین هر دو مذمومند؛ هرچند یکی از دیگری نکوهیده تر است و عجب اینکه هیچ یک از این دو گروه حیوانات از سرنوشت خود آگاهی ندارند که فردا یا ذبح می شوند و از گوشتشان استفاده می شود یا برای بارکشی از آنها بهره می گیرند.

سپس در دومین نکته می فرماید: «(من آفریده نشده ام) که بیهوده رها شوم یا تنها برای بازی و سرگرمی واگذار شده باشم یا سررشته دار ریسمان گمراهی کردم و یا در طریق سرگردانی قدم بگذارم»؛ (أَوْ أَتْرَكَ سُدَى (۴) أَوْ أَهْمَلْ عَابِتًا، أَوْ أَجَزَّ حَبْلَ الضَّلَالَةِ، أَوْ أَغْتَسِفَ (۵) طَرِيقَ الْمَتَاهَةِ! (۶)).

امام (علیه السلام) در این قسمت از سخنان خود پنج موضوع را در مورد هدف آفرینش انسان نفی می کند: نخست اینکه همچون حیوانات پرواری یا بیابانی باشد که فقط به خورد و خوراک بپردازد و دیگر اینکه هیچ هدفی از آفرینش او در کار نباشد و به حال خود رها شود و سوم اینکه هدف، بازی و سرگرمی باشد و چهارم اینکه عامل ضلالت و گمراهی دیگران شود و پنجم اینکه خودش در وادی سرگردانی گام بگذارد. هنگامی که این امور نفی شد، نتیجه گرفته می شود که انسان برای هدفی عالی آفریده شده که آن چیزی جز قرب به خدا و تکامل فضایل انسانی نیست و به یقین اگر آفرینش این عالم و این همه نعمت ها و مواهب الهی هدفی جز این داشته باشد لغو و بر خلاف حکمت است و خداوند حکیم هرگز این اهداف بی ارزش و باطل را که با حکمت او سازگار نیست مورد توجه قرار نمی دهد.

این سخنان مولا در واقع برگرفته از آیات قرآن مجید است آنجا که می فرماید: «(أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدَى أَمْ لَمْ يَكُنْ نُفْثَةً مِّنْ مَّنِي يَمْنَى تَمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّى فَعَجَلَ مِنْهُ الزُّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنْثَى)؛ آیا انسان گمان می کند بی هدف رها می شود آیا او نطفه ای از منی که در رحم ریخته می شود نبود؟! سپس به صورت خون بسته درآمد، و خداوند او را آفرید و موزون ساخت و از آن، دو زوج مرد و زن آفرید» (۷).

بدیهی است خدایی که این مراحل خلقت را با این همه شگفتی ها برای انسان قرار داده هدفی بزرگ از آن داشته است. در جای دیگر می فرماید: «(أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ)؛ آیا گمان کردید شما را بیهوده آفریده ایم، و به سوی ما باز گردانده نمی شوید» (۸).

سپس امام (علیه السلام) به بیان نکته سوم در ارتباط با سخنان سابقش می پردازد و به اصطلاح به اشکال مقدری پاسخ می گوید و می فرماید: «گویا می بینم گوینده ای از شما چنین می گوید: هرگاه این (دو قرص نان) تنها خوراک فرزند ابوطالب باشد، باید ضعف و ناتوانی جسمی او را از پیکار با هم آوردان و مبارزه با شجاعان باز داشته باشد»؛ (وَكَأَنِّي بِقَاتِلِكُمْ يُقُولُ: «إِذَا كَانَ هَذَا قُوْتِ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ، فَقَدْ قَعَدَ بِهِ الضَّعْفُ عَنْ قِتَالِ الْأَقْرَانِ، وَمَنَازِلِهِ» (۹) الشُّجْعَانُ)).

این یک ذهنیت همگانی است که مردم در میان نیروی جسمانی و غذاهای چرب و شیرین رابطه ای قائل هستند، بنابراین اگر کسی تنها به نان جو و مانند آن قناعت کند باید ضعف، وجود او را فرا گیرد و نتواند در میدان نبرد هنرنمایی کند. امام (علیه السلام) با ذکر دو مثال پاسخ زیبا و گویایی به این اشکال می دهد و می فرماید: «ولی آگاه باشید! درخت بیابانی (که آب و غذای کمتری به آن می رسد) چوبش قوی تر است اما درختان سرسبز (که همواره در کنار آب قرار دارند) پوستشان نازک تر (و کم دوام تر) اند و گیاهان و بوته هایی که جز با آب باران سیراب نمی شوند چوبشان قوی تر و آتششان شعله ورتر و پردوام تر است»؛ (أَلَا وَإِنَّ الشَّجَرَةَ الْبَرِّيَّةَ أَصْلَبُ عَوْدًا، وَالرَّوَاتِعَ (۱۰) الْخَضِرَةَ أَرْقُ جُلُودًا، وَالنَّابِتَاتِ الْعُذْيَةَ (۱۱) أَقْوَى وَفُودًا (۱۲) وَأَبْطَأَ خُمُودًا (۱۳)).

«شجره» اشاره به درختان و «نابتات» اشاره به بوته هاست؛ هر دو اگر در بیابان های خشک و کم آب پرورش پیدا کنند بسیار مقاومند در حالی که هر یک از آنها اگر بر لب نهرها بروید و دانما از آب کافی برخوردار باشد بسیار کم دوام تر است. به همین دلیل افرادی که در ناز و نعمت پرورش پیدا می کنند سست و ناتوانند و افرادی که در لایه لای مشکلات بزرگ می شوند قوی و نیرومندند.

ناز پروده نعمت نبرد راه به دوست عاشقی شیوه رندان بلا کش باشد

به همین دلیل امروز برای بالا بردن سطح قدرت سربازان، آنها را به تمرین های شاق و مشکل فرا می خوانند تا کاملاً در لایه لای سختی ها پرورش یابند. یکی از فلسفه های روزه ماه مبارک رمضان نیز همین است که روح و جسم انسان را با تحمّل مشکلات روزه تقویت می کند.

البته این بدان معنا نیست که انسان غذای کافی به بدن خود نرساند و همچون مرتاضان به بادامی قناعت کند، بلکه منظور این است که در لایه لای عیش و نوش و بر سر سفره های رنگین پرورش نیابد.

آن گاه امام (علیه السلام) در تأیید سخنان گذشته می فرماید: «(به علاوه جای تعجب نیست که من در عین سادگی غذا، شجاع باشم، چرا که) من نسبت به پیامبر همچون نوری هستم که از نور دیگری گرفته شده باشد و همچون ذراع نسبت به بازو»؛ (وَأَنَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ كَالضُّوْءِ مِنَ الضُّوْءِ، وَالذَّرَاعِ مِنَ الْعُضْدِ).

او همواره ساده می زیست ولی در نهایت شجاعت بود و در میدان نبرد از همه نزدیک تر به دشمن قرار داشت و در روز احد که دیگران فرار کردند او هرگز فرار نکرد من هم پیرو همان مکتب و ذراع همان بازو هستم. همان گونه که در کلمات قصار نهج البلاغه فرمود: «كُنَّا إِذَا أَحْمَرُ النَّبَأُ اتَّقَيْنَا بِرَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فَلَمْ يَكُنْ أَحَدٌ مِنَّا أَقْرَبَ إِلَى الْعَدُوِّ مِنْهُ؛ هنگامی که آتش جنگ شعله ور می شد ما به رسول خدا پناه می بردیم و هیچ یک از ما به دشمن از او نزدیک تر نبود» (۱۴).

شاهد گویای این گفتار امام (علیه السلام) آیه مباهله است که امیرمؤمنان علی (علیه السلام) را به منزله نفس پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می شمرد و روایاتی است که از خود رسول خدا نقل شده است آنجا که طبق نقل گنجی شافعی؛ یکی از اصحاب از پیغمبر اکرم سؤال کرد: در میان تمام صحابه چه کسی نزد شما محبوب تر است فرمود: علی بن ابی

طالب. عرض کرد چرا؟ فرمود: «لَا تَهْ خُلِقْتُ أَنَا وَعَلِيٌّ مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ؛ زيرا من و علی از نور واحدی آفریده شده ایم» و در همان کتاب از معجم طبرانی نقل می کند که پیغمبر فرمود: «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْأَنْبِيَاءَ مِنْ أَشْجَارٍ شَتَّى وَخَلَقَنِي وَعَلِيًّا مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ؛ خداوند پیامبران را از شجره های متعددی آفرید؛ ولی من و علی را از شجره واحدی خلق کرد.» (۱۶)

داستان فرستادن سوره برانت با ابو بکر برای قرانت بر حاضران مکه در موسم حج و سپس گرفتن آن از ابو بکر و دادن به علی (علیه السلام) در کتب تاریخ، معروف است. هنگامی که ابوبکر خدمت پیامبر (صلی الله علیه وآله) برگشت و عرض کرد: پدر و مادرم به فدایت باد آیا چیزی درباره من نازل شده که آیات برانت را از من گرفتید؟ فرمود: نه «وَلَكِنْ لَا يُبَلِّغُ عَنِّي إِلَّا أَنَا أَوْ رَجُلٌ مَنِّي؛ ولی باید پیام مرا خودم یا کسی که از من است برساند.» (۱۷)

این روایت در مسند احمد حنبل به صورت گویاتری نقل شده که پیغمبر (صلی الله علیه وآله) در جواب ابوبکر فرمود: جبرئیل نزد من آمده و گفته است: «لَنْ يُودِيَ عَنكَ إِلَّا أَنْتَ أَوْ رَجُلٌ مَنكَ؛ پیام سوره برانت را تنها خودت یا کسی که از توست باید به مردم برساند.» (۱۸)

تعبیر به «كَالضَّوِّءِ مِنَ الضَّوِّءِ» اشاره به این است که نور ایمان و قوت و قدرت من از نور ایمان و قدرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله) گرفته شده و تعبیر به «وَالدَّرَاعِ مِنَ الْعَصَدِ» اشاره به این است که هر گاه بازو محکم باشد ذراع نیز محکم خواهد بود.

سپس برای تأکید بر شجاعت خود می فرماید: «(و به حول و قوه الهی چنان شجاعم که) به خدا سوگند اگر همه عرب برای نبرد با من پشت به پشت یکدیگر بدهند، من از میدان مبارزه با آنها روی بر نمی گردانم (و در برابر آنها می ایستم تا پیروز شوم یا شربت شهادت بنوشم)»؛ (وَاللَّهِ لَوْ تَطَاهَرَتِ الْعَرَبُ عَلَيَّ قِتَالِي لَمَّا وَلَيْتُ عَنْهَا).

مانند این سخن از کسی شنیده نشده است و به یقین علی (علیه السلام) مرد میالغه نیست و آنچه می گوید عین واقعیت است. در میدان های نبرد هم این حقیقت را اثبات کرده است؛ از میدان بدر گرفته تا احد و خندق و غزوات دیگر. علی بن ابی طالب کسی بود که هرگز پشت به دشمن نکرد و از فزونی لشکر دشمن نترسید تا آنجا که «كَرَّارٌ غَيْرُ فَرَّارٍ» لقب گرفت. پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) این سخن را در داستان فتح خیبر بعد از آنکه دیگران رفتند و کاری برای فتح قلعه های خیبر انجام ندادند فرمود: «لَا أُعْطِيَنَّ الرَّأْيَةَ غَدًا رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ كَرَّارٌ غَيْرُ فَرَّارٍ لَا يَرْجِعُ حَتَّى يَفْتَحَ اللَّهُ عَلَيَّ يَدِيَه؛ فردا پرچم را به دست کسی خواهم داد که خدا و پیامبرش او را دوست دارند پیوسته به دشمن حمله می کند و هرگز فرار نخواهد کرد و خداوند به دست او این قلعه ها را فتح می کند.» (۱۹)

آن گاه امام (علیه السلام) در آخرین و چهارمین نکته این بخش از نامه می فرماید: «و اگر فرصت دست دهد که بر گردن گردن کشان عرب مسلط شوم، به سرعت به سوی آنها (برای پیکار) خواهم شتافت و به زودی تلاش می کنم که زمین را از این شخص معکوس و جسم واژگونه (معاویه) پاک سازم تا خاک و سنگریزه از میان دانه های درو شده خارج شود (و جامعه اسلامی پاک و خالص گردد)»؛ (وَلَوْ أَمَكْنَتِ الْفُرْصُ مِنْ رِقَابِهَا لَسَارَعْتُ إِلَيْهَا. وَسَأَجْهَدُ فِي أَنْ أَطَهَّرَ الْأَرْضَ مِنْ هَذَا الشَّخْصِ الْمَعْكُوسِ، وَالْجِسْمِ الْمَرْكُوسِ) (۲۰)، حَتَّى تَخْرُجَ الْمَدْرَةُ (۲۱) مِنْ بَيْنِ حَبِّ الْخَصِيْدِ (۲۲)).

تعبیر به «أَطَهَّرَ الْأَرْضَ» اشاره روشنی به این حقیقت است که وجود امثال معاویه بر روی زمین صحنه آن را آلوده می سازد و تا از میان نروند پاک نمی شود.

و تعبیر به «الشَّخْصِ الْمَعْكُوسِ» اشاره به این است که افکارش واژگونه است؛ حق در نظر او باطل و باطل در نظر او حق است.

و تعبیر به «الْجِسْمِ الْمَرْكُوسِ» اشاره به این است که نه تنها افکار او وارونه است، بلکه از نظر ظاهر نیز انسانی کج اندیش و بدرفتار و واژگونه محسوب می شود.

تعبیر به «حَتَّى تَخْرُجَ الْمَدْرَةُ...» اشاره به این است که هنگامی که محصول را از زمین های زراعتی بر می دارند، غالباً دانه های باارزش با سنگ و کلوخ و شن آمیخته می شود و کشاورزان آنها را از میان دانه ها خارج می سازند تا قابل استفاده شود. من هم باید این افراد بی ارزش و کج اندیش را از میان مسلمانان بردارم تا اسلام و مسلمانان خالص شوند. بعضی سوال می کنند که آیا این سخن مولا با اقتدا به پیغمبر «رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ» سازگار است؟

در پاسخ می گوئیم: آری. رحمت در جای خود لازم است و شدت و غضب در جای خود؛ اگر به جای رحمت شدت نشان داده شود اشتباه است و اگر در جای شدت رحمت به کار گرفته شود خطاست. زندگانی پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نیز شاهد و گواه این معناست. در احد به آن جمعیت گمراه دعا می کند و می گوید:

«خداوندا هدایتشان کن که نمی دانند» ولی در داستان یهود پیمان شکن و سنگدل بنی قریظه در برابر آنها شدت عمل به خرج می دهد.

در حقیقت حضرت این حقیقت روشن را از قرآن مجید آموخته است که در یکجا می فرماید: «(يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ)؛ ای پیامبر! با کافران و منافقان جهاد کن و بر آنها سخت بگیر!» (۲۳) و در جای دیگر می فرماید: «(فِيمَا رَحِمَهُ مِنَ اللَّهِ لَنْتَ لَهُمْ)؛ به سبب رحمت الهی، در برابر مؤمنان، نرم و مهربان شدی!» (۲۴)

۱. «المربوطه» در اینجا به معنای حیوانی است که برای پروار می بندند.
۲. «تَقَمَّتْ» به معنای برگرفتن تمام آنچه در سفره و خوردن آن است و در اصل از ریشه «قَمَّ» بر وزن «عَمَّ» به معنای رفت و رو کردن خانه و همچنین برچیدن گیاهان به طور کامل به وسیله لبهای حیوان گرفته شده است.
۳. «تَكْتَرَشُ» در اصل از ریشه «كَرَش» بر وزن «كَرَج» و از ریشه «كَرَش» بر وزن «جَهَش» به معنای معده حیوانات گرفته شده، بنابراین «اکتراش» به معنای پر کردن معده است.

۴. «سُدَى» به معنای باطل و بیهوده است.
۵. «أَعْتَسَفُ» از ریشه «اعتساف» به معنای انجام کاری بدون فکر و هدایت و اراده است و به معنای انحراف از جاده نیز آمده است.
۶. «المَتَاهَهُ» اسم مکان است از ریشه «تیه» به معنای سرگردانی و ضلالت گرفته شده است.
۷. قیامت، آیه ۳۶-۳۹.
۸. مومنون، آیه ۱۱۵.
۹. «مَنَازِلَهُ» به معنای پیکار و جنگ است. از ریشه «نزول» آمده که شخص جنگ جو در برابر حریف خود نزول و پیکار می کند.
۱۰. «الرَّوَاتِعُ» جمع «راتع» در اینجا به معنای درخت شاداب و خرم است، از ریشه «رَتَعَ» بر وزن «نفع» به معنای چریدن در مرتع است.
۱۱. «العُدْيَهُ» به سرزمینی می گویند که دور از آب باشد و جز از آب باران سیراب نگردد.
۱۲. «وَقُودُ» به معنای هیژم است.
۱۳. «خُمُودُ» به معنای خاموش شدن آتش است سپس به هرگونه فروکش کردن فعالیتی اطلاق شده است.
۱۵. نهج البلاغه، کلمات قصار ۹، از کلمات غریب حضرت.
۱۶. کفایه الطالب، ص ۳۱۵ به بعد مطابق نقل شرح نهج البلاغه تستری، ج ۷، ص ۴۶۸ و ۴۶۹.
۱۷. تذکره الخواص، ص ۳۷.
۱۸. مسند احمد، ج ۱، ص ۱۵۱.
۱۹. بحار الانوار، ج ۳۱ ص ۲۵۹؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۵۶.
۲۰. «المَرْكُوسُ» به معنای واژگونه است از ریشه «رَكَسَ» بر وزن «عكس» به معنای پشت و رو کردن یا چیزی را با سر روی زمین گذاردن گرفته شده.
۲۱. «المَدْرَهُ» به معنای قطعه گل خشکیده است.
۲۲. «الحصید» به معنای درو شده از ریشه حصاد به معنای درو کردن گرفته شده است.
۲۳. توبه، آیه ۷۳.
۲۴. آل عمران، آیه ۱۵۹ در تفسیر فخر رازی، ج ۱، ص ۲۳۵ در تفسیر سوره حمد می گوید: لَقَدْ اِشْتَهَرَ اَنَّ النَّبِيَّ (عليه السلام) لَمَّا كَسِرَتْ رِبَاعِيَّتُهُ قَالَ: «اللَّهْمَّ اِهْدِ قَوْمِي فَاِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ».

بخش پنجم

وَمِنْ هَذَا الْكِتَابِ وَهُوَ آخِرُهُ:

إِلَيْكَ عَنِّي يَا دُنْيَا فَحَبْلِكَ عَلَى غَارِبِي، قَدْ اَسْتَلَنْتُ مِنْ مَخَالِبِكَ، وَأَقْلَنْتُ مِنْ حَبَائِلِكَ، وَاجْتَنَنْتُ الدَّهَابَ فِي مَذَاحِضِكَ. أَيْنَ الْقُرُونُ الَّذِينَ عَزَّرْتَهُمْ بِمَدَاعِيكَ! أَيْنَ الْأُمَمُ الَّذِينَ فَتَنْتَهُمْ بِزَخَائِفِكَ، فَهَذَا هُمْ رَهَائِنُ الْقُبُورِ، وَمَضَامِينُ اللُّحُودِ! وَاللَّهِ لَوْ كُنْتُ شَخْصًا مَرْنِيًّا، وَقَالِبًا حَسَنِيًّا، لَأَقَمْتُ عَلَيْكَ حُدُودَ اللَّهِ فِي عِبَادِ عَزَّرْتَهُمْ بِالْأَمَانِيِّ، وَأَمَمَ أَلْفَيْتَهُمْ فِي الْمَهَاوِي، وَمَلُوكَ أَسْلَمْتَهُمْ إِلَى التَّلْفِ، وَأَوْرَدْتَهُمْ مَوَارِدَ الْبِلَاءِ، إِذْ لَا وَرْدَ وَلَا صَدْرَ! هَيْهَاتَ! مَنْ وَطِئَ دَحْضَكَ زَلِقَ، وَمَنْ رَكِبَ لَجَجَكَ غَرِقَ، وَمَنْ أَرَوَّرَ عَنْ حَبَائِلِكَ وَفَقِيَ، وَالسَّلَامُ مِنْكَ لَا يَبَالِي إِنْ ضَاقَ بِهِ مَنَاحُهُ، وَالدُّنْيَا عِنْدَهُ كَيَوْمِ حَانَ اِنْسِلَاخُهُ. اعْزِبِي عَنِّي! فَوَ اللَّهِ لَا أَدُلُّ لَكَ فَتَسْتَدْلِينِي، وَلَا أَسْلُسُ لَكَ فَتَقُودِينِي.

ترجمه

بخش دیگری از این نامه که قسمت پایانی نامه است:

ای دنیا! از من دور شو، افسارت را بر گردنت انداختم (و تو را رها ساختم) من از چنگال تو رهایی یافته ام و از دامت رسته ام و از لغزشگاه هایت دوری گزیده ام. کجایند آن اقوام پیشین که تو آنها را با بازیچه هایت فریب دادی؟ کجایند امت هایی که با زینت هایت آنها را فریفتی؟ (آری) آنها گروگان های قبورند و درون لحدها پنهان. (ای دنیا) به خدا سوگند اگر تو شخصی قابل رؤیت و جسمی محسوس بودی حدود الهی را بر تو جاری می ساختم در مورد بندگانی که آنها را با آرزوها فریفتی و امت هایی که به هلاکت افکندی و سلاطینی که آنها را تسلیم مرگ کردی و در آبشخور بلا وارد ساختی؛ در آنجا که نه راه ورودی بود و نه راه خروج.

هیئات! هر کس در لغزشگاه هایت گام بگذارد می لغزد (و سقوط می کند) و کسی که بر امواج دریای تو سوار گردد غرق می شود (اما) کسی که از دام های تو کنار رود موفق و پیروز می گردد و آن کس که از دست تو سالم بماند از اینکه معیشت بر او تنگ شود نگران نخواهد شد (چرا که) دنیا در نظرش همچون روزی است که زوال و پایانش فرا رسیده. (ای دنیا) از من دور شو به خدا سوگند من رام تو نخواهم شد تا مرا خوار و ذلیل سازی و زمام اختیارم را به دست تو نخواهم سپرد که به هر جا خواهی ببری.

شرح و تفسیر

ای دنیا از من دور شو!

بخش دیگری از این نامه که قسمت پایانی آن است. (و ما آن را بر سه بخش تقسیم کردیم).
(وَمِنْ هَذَا الْكِتَابِ وَهُوَ آخِرُهُ).

امام(علیه السلام) در این بخش از نامه برای اینکه مخاطبش عثمان بن حنیف و همه مخاطباتش در سراسر جهان و در طول تاریخ گرفتار وسوسه های زرق و برق دنیا و مقامات و لذاتش نشوند، در تعبیری زیبا و فصیح و بلیغ، دنیا را مخاطب خود قرار داده و با او سخن می گوید و می فرماید: «ای دنیا! از من دور شو، افسارت را بر گردنت انداختم (و تو را رها ساختم) من از چنگال تو رهایی یافته ام و از دامت رسته ام و از لغزشگاه هایت دوری گزیده ام»؛ (إِلَيْكَ عَنِّي) (۱) یا دُنْيَا فُحْبَلِكِ عَلَيَّ غَارِبِكِ (۲) قَدْ اَنْسَلْتِ (۳) مِنْ مَخَالِيكِ (۴)، وَأَقْلَتِ (۵) مِنْ حَبَائِلِكِ (۶)، وَاجْتَنَبْتِ الدُّهَابَ فِي مَذَاحِيكِ (۷).

امام(علیه السلام) در این عبارات کوتاه، دنیا را به چهار چیز تشبیه کرده، نخست به شتری که ممکن است پرشیر، جالب و جذاب باشد؛ ولی هنگامی که صاحبش می خواهد از آن صرف نظر کند و در چراگاه رهایش سازد، افسار او را بر پشت یا گردنش می افکند، او هم خود را آزاد می بیند از صاحبش دور می شود و در چراگاه به حال خود مشغول می گردد. در تشبیه دوم او را به درنده ای تشبیه می کند که می خواهد با چنگال های خطرناکش صید خود را گرفته و پاره کند، می فرماید: من خود را از چنگال چنین حیوان درنده ای رها ساختم و دستش به من نخواهد رسید. در تشبیه سوم به صیادی تشبیه می کند که دام های خود را برای گرفتار ساختن صید گسترده است می فرماید: من این دام ها را شناخته ام و از آنها رسته ام و هرگز گرفتار آنها نیستم. در تشبیه چهارم به پرتگاهی تشبیه می کند که لغزشگاه های فراوان دارد؛ لغزش های شهوات، مال و مقام، زن و فرزند و زرق و برق ها، می فرماید: من از آن لغزشگاه ها دوری جسته ام و به این ترتیب نه در دام و نه در چنگال و نه در پرتگاه های او افتاده ام.

آن گاه در ادامه سخن باز دنیا را مخاطب ساخته می فرماید: «کجایند آن اقوام پیشین که تو آنها را با بازیچه هایت فریب دادی؟ کجایند امت هایی که با زینت هایت آنها را فریفتی؟ (آری) آنها گروگان های قبورند و درون لحدها پنهان»؛ (أَيْنَ الْقُرُونِ الَّذِينَ عَزَّرْتَهُمْ بِمَدَائِعِكِ (۸) ! أَيْنَ الْأُمَمِ الَّذِينَ فَتَنْتَهُمْ بِزَخَارِفِكِ ! فَهَا هُمْ زَاهِنُونَ (۹) الْقُبُورِ، وَمَضَامِينُ (۱۰) النَّحُودِ (۱۱) !).

این سخن برگرفته از آیات متعدّد قرآن است که به اقوام پیشین اشاره می کند؛ اقوامی که در گذشته صاحب قدرت بودند و دارای جاه و جلال و مکنت؛ ولی همگی بر اثر عصیان و گناه گرفتار عذاب الهی شدند و در زیر خاک ها مدفون گشتند به گونه ای که کمترین صدایی از آنها شنیده نمی شود. در آیه ۹۸ سوره مریم می خوانیم: «وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هَلْ تُحِسُّ مِنْهُمْ مَنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزًا»؛ چه بسیار اقوام (بی ایمان و گنهکاری) را که پیش از آنان هلاک کردم؛ آیا (اثری) از هیچ یک از آنها احساس می کنی؟ یا کمترین صدایی از آنها می شنوی. در آیه ۱۲۸ سوره طه می خوانیم: «أَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسَاكِينِهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِأُولِي النُّهَى»؛ آیا برای هدایت آنها کافی نیست که بسیاری از اقوام پیشین را (که طغیان و فساد کردند) هلاک نمودیم، در حالی که اینها در مسکن های (ویران شده) آنان راه می روند؟! به یقین در این امر، نشانه های روشنی برای خردمندان است».

مرحوم علامه شوشتری در اینجا داستان عبرت انگیزی از امالی مرحوم صدوق نقل کرده که خلاصه اش این است: ذوالقرنین از کنار قبرستانی می گذشت. پیرمردی را دید که در آنجا نشسته و چند جمجمه را از قبرها بیرون آورده و مرتباً آنها را واری می کند. ذوالقرنین تعجب کرد، ایستاد و گفت: ای پیرمرد برای چه این جمجمه ها را واری می کنی؟ گفت: می خواهم جمجمه افراد صاحب مقام را از غیر صاحب مقام و غنی را از فقیر بشناسم؛ ولی مدت هاست که بررسی می کنم اما تاکنون نشناخته ام. ذوالقرنین احساس کرد نظرش به اوست و می گوید: فردا که به زیر خاک رویم همه یکسانیم. (۱۲) آن گاه امام(علیه السلام) در ادامه این سخن با تعبیر حکیمانه و تکان دهنده ای دنیا را مخاطب ساخته می فرماید: «ای دنیا) به خدا سوگند اگر تو شخصی قابل رؤیت و جسمی محسوس بودی حدود الهی را بر تو جاری می ساختم در مورد بندگانی که آنها را با آرزوها فریفتی و امت هایی که به هلاکت افکندی و سلاطینی که آنها را تسلیم مرگ کردی و در آبشخور بلا وارد ساختی؛ در آنجا که نه راه ورودی بود و نه راه خروج»؛ (وَاللَّهِ لَوْ كُنْتَ شَخْصًا مَرْنِيًا، وَقَالِبًا حَسِيًّا، لَا قَمْتُ عَلَيْكَ حُدُودَ اللَّهِ فِي عِبَادِ عَزَّرْتَهُمْ بِالْأَمَانِيِّ، وَأُمَّمِ أَلْفَيْتَهُمْ فِي الْمَهَاوِي (۱۳)، وَمَلُوكِ أَسْلَمْتَهُمْ إِلَى التَّلْفِ، وَأَوْرَدْتَهُمْ مَوَارِدَ الْبَلَاءِ، أَدْ لَا وَرْدَ (۱۴) وَلَا صَدْرَ (۱۵)).

به یقین دنیا به معنای مجموعه مواهب مادی است که نه قلب و اندیشه ای دارد و نه اراده و اختیاری، بلکه وسایلی است که می توان از آن برای نیل به سعادت بهره گیری کرد و یا برای غرق شدن در شقاوت به آن روی آورد. به علاوه چیزی نیست که بتوان حد الهی را بر او جاری کرد؛ ولی هدف مولا کنایه ای لطیف و تشبیهی ظریف است برای بیدار ساختن مغروران کم کرده راه و غافلان سر تا پا اشتباه تا بیدار شوند و به خود آیند و از سرگذشت پیشینیان عبرت گیرند و آینده خود را در آینه تاریخ گذشته بخوانند.

این سخن در واقع برگرفته از قرآن مجید است که همین مطلب را به صورت دیگری دنبال می کند. و بارها در خطاب های خود همگان را به بررسی تاریخ اقوام پیشین که بر اثر غرور و غفلت گرفتار انواع بلاها شدند و خود و ثروتشان در زیر خاک ها مدفون گشتند فرا می خواند. در کلام خداوند می خوانیم: «لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِأُولِي الْأَلْبَابِ»؛ راستی در سرگذشت آنها عبرتی برای صاحبان اندیشه بود» (۱۶)

در جای دیگر می فرماید: «كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَاتٍ وَعُيُونٍ وَزُرُوعٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ وَنَعْمَةً كَانُوا فِيهَا فَاهِكِينَ كَذَلِكَ وَأُورَثْنَاهَا قَوْمًا آخِرِينَ فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنظَرِينَ»؛ چه بسیار باغ ها و چشمه ها که به جای گذاشتند و کشتزارها و قصرهای پر ارزش و نعمت های فراوان دیگر که در آن غرق شادمانی بودند! این چنین بود (ماجرای آنان!) و ما این (نعمت ها) را میراث برای اقوام دیگری قرار دادیم نه آسمان و زمین، بر آنان گریست و نه به آنها مهلتی داده شد». (۱۷) آن گاه در ادامه همین سخن با چند تشبیه دیگر حال کسانی را که فریفته دنیا شدند و آنها را که از دام آن جستند و از زرق و برق آن رستند بیان می دارد می فرماید: «هیئات! هر کس در لغزشگاه هایت گام بگذارد می لغزد (و سقوط می کند) و کسی که بر امواج دریای تو سوار گردد غرق می شود (اما) کسی که از دام های تو کنار رود موفق و پیروز می گردد و آن کس که از دست تو سالم بماند از اینکه معیشت بر او تنگ شود نگران نخواهد شد (چرا که) دنیا در نظرش همچون روزی است که زوال یافته و پایانش فرا رسیده»؛ (هیئات! مَنْ وَطِئَ دَحْضَكَ (۱۸) زَلِقَ (۱۹)، وَمَنْ رَبَّكَ لَجَجَكَ (۲۰) غَرِقَ، وَمَنْ أُرْوَرَ (۲۱) عَنْ حَبَائِلِكَ وَفَقَّ، وَالسَّالِمُ مِنْكَ لَا يُبَالِي إِنْ ضَاقَ بِهِ مَنَاحُهُ (۲۲)، وَالذُّنْيَا عِنْدَهُ كَيَوْمِ حَانَ اسْبَلَاخُهَا).

امام (علیه السلام) در این بخش از کلام نورانش مواهب مادی دنیا را به سه چیز تشبیه می کند، نخست لغزشگاه هایی که هر زمان احتمال سقوط در آن دور از انتظار نیست، مقام های دنیا، ثروت ها و شهواتش همواره چنین است. اگر انسان کمی غفلت کند از حلال به حرام می غلطد و در چنگال هوا و هوس اسیر می شود. دیگر اینکه دنیا را به دریای موج خطرناکی تشبیه کرده که عبور از آن بسیار مشکل است و بسیار می شود که امواج هوا و هوس ها به قدری شدید و سنگین است که افراد را با خود می برد و غرق می کند. در تشبیه سوم زرق و برق و زخارف دنیا را به دام هایی تشبیه می کند که اگر کسی بتواند خود را از آن برکنار دارد توفیق سعادت و قرب خدا رفیق او خواهد شد و همین اندازه که از آن به سلامت بگذرد برای او بزرگ ترین افتخار و پیروزی است، هرچند از نظر زندگی در سختی باشد.

سپس، دنیا را به روزی که در آستانه پایان گرفتن است و به اصطلاح همچون آفتاب لب بام است تشبیه فرموده، چرا که به قدری با سرعت می گذرد که به گفته شاعر:

طی نگشته روزگار کودکی پیری رسید از کتاب عمر ما فصل شباب افتاده است در حدیثی که مرحوم کلینی در کتاب کافی از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده است می خوانیم که فرمود: «اصْبِرُوا عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ وَتَصَبَّرُوا عَنْ مَعْصِيَةِ اللَّهِ فَإِنَّمَا الدُّنْيَا سَاعَةٌ فَمَا مَضَى فَلَيْسَ تَجِدُ لَهُ سُرُورًا وَلَا حُزْنَ وَمَا لَمْ يَأْتِ فَلَيْسَ تَعْرِفُهُ فَاصْبِرْ عَلَى تِلْكَ السَّاعَةِ الَّتِي أَنْتَ فِيهَا فَكَأَنَّكَ قَدْ اغْتَنَيْتَ؛ بِرِطَاعَتِ خَدَاوَنَدِ شَكِييَا بِأَشِيدٍ وَازْ مَعْصِيَتِ اوْ خُوْدَدَارِي كُنِيْد، زِيْرَا دُنْيَا سَاعَتِي بِيْشَ نِيْسَت. آنچه گذشته نه سروری دارد و نه غمی (چرا که از دسترس انسان خارج شده است) و آنچه نیامده نمی دانی چگونه است، بنابراین ساعتی را که در آن هستی مراقب باش تا به سادگی از دست ندهی و از آن استفاده کنی به گونه ای که مردم بعد از مرگت غبطه تو را بخورند». (۲۳)

آن گاه در پایان این بخش از نامه دنیا را مخاطب ساخته می فرماید: «(ای دنیا) از من دور شو به خدا سوگند من رام تو نخواهم شد تا مرا خوار و ذلیل سازی و زمام اختیارم را به دست تو نخواهم سپرد که به هر جا خواهی ببری»؛ (اغْرَبِي (۲۴) عَنِّي! فَوَاللَّهِ لَا أُدِلُّ لَكَ فَتَسْتَدْلِينِي، وَلَا أُسَلِّسُ (۲۵) لَكَ فَتَقْوَدِينِي).

تا کنون دیده نشده است که دنیا را به این گونه خطاب ها مخاطب سازد و او را به محاکمه ای شدید فرا خواند و سرانجام این چنین محکومش کند و خویش را از دام او رهایی بخشد.

آری تنها کسی می تواند این گونه دنیا را به محاکمه کشد و با این خطاب های کوبنده مخاطب سازد که دامن از دنیا برچیده باشد و در عین دسترسی به تمام راه های دنیا دست رد بر سینه او بزند و به هیچ قیمتی حاضر به تسلیم در برابر آن نباشد. در ضمن این سخن پاسخی است به آنها که می گویند دنیا ما را بر چنین و چنان کاری مجبور ساخت. امام (علیه السلام) می فرماید: تا انسان تسلیم دنیا نشود او خوار و ذلیلش نمی کند و تا زمام اختیار خود را به دنیا نسپارد او را به سوی پرتگاه های گناه نمی کشاند. درست است که دنیا با زرق و برقش به انسان چشمک می زند و او را فرا می خواند؛ ولی هرگز کسی را مجبور به پیروی و تسلیم در برابر خود نمی کند درست تشبیه آنچه قرآن مجید درباره شیطان می گوید: «(وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَّ الْحَقُّ وَوَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلْمُؤُنِي وَتَلْمُؤُوا أَنْفُسَكُمْ)؛ و هنگامی که کار (در صحنه قیامت) تمام می شود شیطان می گوید: خداوند به شما وعده حق داد؛ و من به شما وعده (باطل) دادم، و تخلف کردم. من بر شما تسلطی نداشتم، جز اینکه دعوتتان کردم و شما دعوت مرا پذیرفتید، بنابراین من را سرزنش نکنید؛ و خود را سرزنش کنید». (۲۶)

۱. «الْيَيْكَ عَنِّي» جمله ای است که ظاهراً از دو جار و مجرور تشکیل شده در حالی که «الْيَيْكَ» اسم فعل و به معنای «أَبْعُدُ» یعنی دور شو است. این احتمال نیز هست که جمله ای دارای فعل مقدری که همان «ارْجِعْ» و «أَبْعُدُ» است باشد یعنی «ارْجِعْ إِلَيْكَ وَأَبْعُدْ عَنِّي» از من دور شو و به سوی خود برگرد.»

۲. «غَارِبٌ» به معنای محلی است که میان پشت و گردن شتر واقع است و به معنای گردن و آخرین نقطه پشت نیز آمده است.

۳. «أَنْسَلَّتْ» از ریشه «سَلَّ» بر وزن «حَلَّ» به معنای کشیدن و خارج شدن به آرامی گرفته شده است.

۴. «مَخَالِبٌ» جمع «مَخْلَبٌ» بر وزن «مَنْبِرٌ» به چنگال پرندگان و درندگان گفته می شود.

۵. «أَفْلَتْ» از ریشه «فَلَّتْ» بر وزن «بَرَفٌ» به معنای رهایی یافتن است.

۶. «حَبَائِلٌ» جمع «حِبَالٌ» به معنای دام است.

۷. «مَدَاحِضٌ» جمع «مَدَحَضٌ» بر وزن «مَرَكَزٌ» به معنای لغزشگاه است.
۸. «مَدَاعِبٌ» جمع «مَدْعَبَةٌ» بر وزن «مَكْتَبَةٌ» به معنای مزاح و شوخی است.
۹. «رَهَائِنٌ» جمع رهینه به معنای گروگان است.
۱۰. «مَضَامِينٌ» جمع «مَضْمُونٌ» در اصل به معنای جنینی است که در شکم مادر است. سپس به هر چیزی که در لایه چیز دیگری قرار گرفته اطلاق شده است.
۱۱. «اللُّهُودُ» جمع «لُحْدٌ» بر وزن «مَهْدٌ» به معنای شکافی است که در طرف پایین قبر ایجاد می کنند و میت را در آن قرار می دهند.
۱۲. شرح نهج البلاغه مرحوم شوشتری، ج ۶، ص ۳۹۰؛ بحار الانوار، ج ۱۲، ص ۱۷۵.
۱۳. «الْمُهَاقِمُ» جمع «مُهَوِيٌّ» و «مَهْوَاهٌ» به معنای دره است و به هر جای خطرناکی که انسان را در معرض هلاکت قرار می دهد اطلاق می شود.
۱۴. «وَرْدٌ» در اصل به معنای وارد شدن بر کنار آب نهر است سپس به هرگونه ورود اطلاق شده است.
۱۵. «صَدْرٌ» نقطه مقابل «وَرْدٌ» یعنی خارج شدن از کنار آب است سپس به هر نوع خروج اطلاق شده است.
۱۶. یوسف، آیه ۱۱۱.
۱۷. دخان، آیه ۲۵-۲۹.
۱۸. «نَحَضٌ» به معنای لغزشگاه است.
۱۹. «رَلِقٌ» از ماده «رَلَقٌ» بر وزن «دَلِقٌ» به معنای لغزیدن است.
۲۰. «لُجَجٌ» جمع «لُجَةٌ» بر وزن «حَجَةٌ» به معنای بخش های عظیم و متلاطم دریاست.
۲۱. «اَزْوَرٌّ» از ریشه «اَزْوَرارٌ» به معنای کنار رفتن و انحراف از چیزی است و از ریشه زیارت گرفته شده است.
۲۲. «مَنَاحٌ» در اصل به معنای محلی است که شتر در آنجا بر زمین می خوابد. سپس به هر محل استقرار اطلاق شده است.
۲۳. کافی، ج ۲، ص ۴۵۹، ح ۲۱.
۲۴. «اعْرَبِيٌّ» به معنای از من دور شو از ریشه «عَرَبٌ» بر وزن «غَرُوبٌ» به معنای دور شدن گرفته شده، به کسانی که ازدواج نکرده اند عَزَب گفته می شود، زیرا از زندگی خانوادگی دورند.
۲۵. «اَسْلَسٌ» از ریشه «سَلَسَةٌ» به معنای مطیع شدن و گاه به معنای آسان گشتن آمده است.
۲۶. ابراهیم، آیه ۲۲.
- نکته: طلاق دادن دنیا
- آنچه امام (علیه السلام) در این بخش از نامه خود درباره محاکمه دنیا بیان فرموده که ای دنیا اگر شخصی دیدنی و قالبی حسی داشتی، حدود خدا را در مورد کسانی که آنها را فریفتی بر تو جاری می ساختم، ما را به یاد حدیث پر معنای دیگری می اندازد که از امام (علیه السلام) نقل شده و نشان می دهد که در عالم مکاشفه دنیا به صورت زن زیبایی از زیبارویان معروف عرب در مقابل آن حضرت ظاهر شد در حالی که آن حضرت بیل به دست داشته و در نخلستان مشغول کار بوده است. امام (علیه السلام) می گوید: این زن بسیار زیبا رو به من کرد و گفت: ای پسر ابوطالب آیا حاضری با من ازدواج کنی که تو را از این بیلی که در دست داری بی نیاز کنم و خزاین زمین را به تو نشان دهم و تا زنده ای حاکم بر جهان باشی و فرزندان تو هم بعد از تو چنین باشند؟ امام (علیه السلام) فرمود: تو کیستی که من از خانواده ات تو را خواستگاری کنم؟ گفت: من دنیا هستم. گفتم: برگرد همسری جز من برگزین. سپس همان بیل را به دست گرفتم و این اشعار را انشا کردم:
- «لَقَدْ خَابَ مَنْ عَرَّثَهُ دُنْيَا دُنْيَةً وَمَا هِيَ إِلَّا عَرَّتْ قُرُونًا بِنَائِلِ
 أَنْتِنَا عَلَى زِيِّ الْعَرِيزِ بَنِيَّةٍ وَزَيْنْتِهَا فِي مِثْلِ تَلْكَ الشَّمَائِلِ
 فَقُلْتُ لَهَا عَرِّي سِوَايَ فَإِنِّي عَرُوفٌ عَنِ الدُّنْيَا وَلَسْتُ بِجَاهِلٍ
 وَمَا أَنَا وَالِدُنْيَا فَإِنَّ مُحَمَّدًا أَحَلَّ صَرِيحًا بَيْنَ تَلْكَ الْجَنَائِلِ
 وَهَبَهَا أَنْتِنِي بِالْكَنُوزِ وَدَرَّهَا وَأَمْوَالِ قَارُونَ وَمُلْكِ الْقَبَائِلِ
 أَلَيْسَ جَمِيعًا لِلْفَنَاءِ مَصِيرُهَا وَيَطْلُبُ مِنْ خَزَائِنِهَا بِالطَّوَائِلِ
 فَعَرِّي سِوَايَ إِنِّي غَيْرُ رَاغِبٍ بِمَا فِيكَ مِنْ مُلْكٍ وَعَرٌّ وَنَائِلِ
 فَقَدْ قَنَعْتُ نَفْسِي بِمَا قَدْ رَزَقْتَهُ فَسَأَنْتَكِ يَا دُنْيَا وَأَهْلَ الْعَوَائِلِ
 فَإِنِّي أَخَافُ اللَّهَ يَوْمَ لِقَائِهِ وَأَخْشَى عَذَابًا دَائِمًا غَيْرَ زَائِلِ
- آن کس که دنیای پست او را فریب دهد گرفتار خسران شود و اگر قرن ها انسان را فریب دهد به نتیجه نخواهد رسید. دنیا به صورت بنیینه (دختر زیباروی عرب) به سوی من آمد و خود را با زینت های فراوان آراسته بود. به او گفتم: به سراغ دیگری برو چرا که من از دنیا چشم پوشیدم و نادان نیستم.

مرا با دنیا چکار در حالی که محمد (پیامبر بزرگ ما) سرانجام در میان سنگ ها و خاک ها مدفون شد. به فرض که دنیا گنج ها و جواهرات و اموال قارون و حکومت قبایل را برای من بیاورد. آیا همه اینها سرانجام فانی نمی شود سپس از خازنان آنها حساب رسی نمی کنند؟ آری دیگری را فریب ده که من به تو علاقه ای ندارم. نه به حکومت و نه به عزت و نه به مواهبت. نفس من به آنچه به او روزی داده شده قانع است، پس ای دنیا به سراغ کسانی رو که حاضرند این بدبختی ها را بپذیرند. من از لقای پروردگار در روز قیامت بیمناکم و از عذاب دایم و غیر زایل او ترسانم». (۱)

۱. بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۳۶۳

بخش ششم

وَإِيمَ اللَّهُ - يَمِينًا أَسْتَنْتِي فِيهَا بِمَشِيئَةِ اللَّهِ - لَا رَوْضَنَ نَفْسِي رِيَاضَةَ تَهَشُّ مَعَهَا إِلَى الْفُرْصِ إِذَا قَدَرْتُ عَلَيْهِ مَطْعُومًا وَتَقَنُّعَ بِالْمَلْحِ مَادُومًا، وَلَا دَعْنَ مَقْلَتِي كَعَيْنِ مَاءٍ، نَضَبَ مَعِينَهَا، مُسْتَفْرَعَةً دُمُوعَهَا. أَتَمْتَلِي السَّائِمَةَ مِنْ رَغِيهَا فَتَبْرُكُ؟ وَتَشْبَعُ الرَّيْبِيضَةَ مِنْ عَشْبِهَا فَتَرِيضُ؟ وَيَأْكُلُ عَلِيٌّ مِنْ زَادِهِ فِيهِجَعُ! قَرَّتْ إِذَا عَيْنُهُ إِذَا افْتَدَى بَعْدَ السَّنِينِ الْمُتَطَاوِلَةِ بِالْبَهِيمَةِ الْهَامِلَةِ، وَالسَّائِمَةَ الْمُرْعِيَةَ!

ترجمه

به خدا سوگند - سوگندی که تنها مشیت خدا را از آن استتتا می کنم - آنچنان نفس خویش را به ریاضت وای دارم که هرگاه به یک قرص نان دست یابد به آن دلخوش شود و به نمک به عنوان خورش قناعت کند و آن قدر از چشم هایم اشک می ریزم که (سرانجام) همچون چشمه ای شود که تمام آب خود را بیرون ریخته باشد. آیا همان گونه که گوسفندان در بیابان، شکم را از علف ها پر می کنند و می خوابند یا گله هایی که در آغل ها هستند از علف سیر می شوند و استراحت می کنند، علی هم باید از زاد و توشه خود سیر شود و به استراحت پردازد؟ در این صورت چشمش روشن باد که پس از سال ها عمر به چهارپایان رها شده بی شبان و گوسفندانی که آنها را به بیابان برای چرا می برند اقتدا کرده است.

شرح و تفسیر

آیا فقط خوردن و خوابیدن؟

امام(علیه السلام) در این بخش از نامه مبارکش در تعقیب بحث های گذشته درباره بی اعتنایی به دنیا و زرق و برق آن می فرماید: «به خدا سوگند - سوگندی که تنها مشیت خدا را از آن استتتا می کنم - آنچنان نفس خویش را به ریاضت وای دارم که هرگاه به یک قرص نان دست یابد به آن دلخوش شود و به نمک به عنوان خورش قناعت کند و آن قدر از چشم هایم اشک می ریزم که (سرانجام) همچون چشمه ای شود که تمام آب خود را بیرون ریخته باشد»: (وَإِيمَ اللَّهُ (۱) - يَمِينًا أَسْتَنْتِي فِيهَا بِمَشِيئَةِ اللَّهِ - لَا رَوْضَنَ نَفْسِي رِيَاضَةَ (۲) تَهَشُّ (۳) مَعَهَا إِلَى الْفُرْصِ إِذَا قَدَرْتُ عَلَيْهِ مَطْعُومًا، وَتَقَنُّعَ بِالْمَلْحِ مَادُومًا (۴)، وَلَا دَعْنَ مَقْلَتِي (۵) كَعَيْنِ مَاءٍ، نَضَبَ (۶) مَعِينَهَا (۷)، مُسْتَفْرَعَةً دُمُوعَهَا).

امام(علیه السلام) در اینجا در مرحله اول سوگند یاد می کند تا جدی بودن این مطلب را کاملا آشکار سازد. و در مرحله دوم ان شاءالله می گوید تا ادب خود را در پیشگاه خدا ظاهر سازد همان گونه که مولایش پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) به این امر مأمور بود: آنجا که خداوند به او دستور می دهد: «(وَلَا تَقُولَنَّ لشيءٍ إني فاعلٌ ذلكَ عداً إلا أن يشاءَ اللهُ)؛ و هرگز در مورد کاری نگو: من فردا آن را انجام می دهم؛ مگر اینکه (بگویی اگر) خدا بخواهد». (۸)

در مرحله سوم سخن از ریاضت بسیار شدید و مهمی در میان می آورد که حاکی از اراده نیرومند مولا و سلطه عجیب او بر نفس خویش است. چه ریاضتی از این بالاتر که انسان آن قدر گرسنگی را بر خود تحمیل کند که اگر روزی به قرص نان و کمی نمک برسد نفس او شاد گردد که نان و خورش خوبی پیدا کرده است.

در مرحله چهارم از سوز و گداز خویش از خوف خدا و عشق به ذات پاکش خبر می دهد که آن قدر می گرید که اشکی در چشم باقی نمی ماند. به یقین این کار هرکس نیست و خود آن حضرت در جای دیگری از همین نامه به این حقیقت اشاره فرموده که من می دانم شماها به این گونه ریاضت ها توانایی ندارید؛ ولی سعی کنید ورع و تقوا و درست کاری را هرگز فراموش نکنید.

در اینجا این سوال پیش می آید که این همه گریه که امام(علیه السلام) به آن اشاره فرموده است برای چیست؟ به یقین این گریه هم گریه شوق است و هم گریه خوف؛ شوق به عالم اعلا و ملکوت آسمان ها و قرب پروردگار و عشق به صفات جمال و کمالاتش و خوف از محروم گشتن از آن نعمت های بی نظیر و مواهب بی مانند است.

مردان خدا همیشه در میان این خوف و رجا و این گریه شوق و گریه ترس به سر می بردند، چه رسد به امام(علیه السلام) که پیشوا و مقتدای همه آنان است.

آن گاه در جمله بعد با ادبیاتی دیگر و تشبیهاتی صریح تر می فرماید: «آیا همان گونه که گوسفندان در بیابان، شکم را از علف ها پر می کنند و می خوابند یا گله هایی که در آغل ها هستند از علف سیر می شوند و استراحت می کنند، علی هم باید از زاد و توشه خود سیر شود و به استراحت پردازد؟ در این صورت چشمش روشن باد که پس از سال ها عمر به چهارپایان رها شده بی شبان و گوسفندانی که آنها را به بیابان برای چرا می برند اقتدا کرده است»: (أَتَمْتَلِي السَّائِمَةَ (۹) مِنْ رَغِيهَا (۱۰) فَتَبْرُكُ (۱۱)؟ وَتَشْبَعُ الرَّيْبِيضَةَ (۱۲) مِنْ عَشْبِهَا (۱۳) فَتَرِيضُ؟ وَيَأْكُلُ عَلِيٌّ مِنْ زَادِهِ فِيهِجَعُ (۱۴)!) قَرَّتْ إِذَا عَيْنُهُ إِذَا افْتَدَى بَعْدَ السَّنِينِ الْمُتَطَاوِلَةِ بِالْبَهِيمَةِ الْهَامِلَةِ (۱۵)، وَالسَّائِمَةَ الْمُرْعِيَةَ (۱۶)!).

هرچند امام(علیه السلام) در این عبارات از خودش سخن می گوید؛ ولی در واقع درسی است که به دنیاپرستان می دهد آنهایی که جز عیش و نوش هدفی ندارند و شبیه به گوسفندان و چهارپایانی هستند که کار آنها خوردن و خوابیدن است و

چقدر برای انسان ننگ است که از اوج عظمت انسانیت فرود آید و هم طراز حیوانات رها شده در بیابان باشد. و به گفته شاعر:

- خواب و خورت ز مرحله عشق دور کرد آنگه رسی به دوست که بی خواب و خور شوی
۱. «أَيُّمُ اللَّهِ» به معنای «به خدا سوگند» است و گفته شده که در اصل از «أَيُّمُن» جمع یمین به معنای قسم گرفته شده و الف آن الف وصل است که گاه مفتوح و گاه مکسور خوانده می شود سپس نون را حذف کرده اند و «ایم الله» شده است و گاه یاء را نیز حذف می کنند و «ام الله» می گویند و به هر حال با توجه به اینکه ریشه اصلی آن جمع است، دلالت بر قَسَم مؤکد دارد.
 ۲. «رِيَاضَةٌ» در اصل به معنای رام کردن با تربیت است و به همین جهت به ورزش های جسمانی و پرورش های روحانی از طرق مختلف اطلاق می شود و اگر به باغ روضه گفته می شود از این روست که زمین را با برنامه منظمی پرورش داده اند و خرم و سرسبز ساخته اند.
 ۳. «تَهَشُّ» از ریشه «هَشَّاشَةٌ» بر وزن «حواله» گرفته شده که به معنای خوشحالی و تبسم کردن است.
 ۴. «مَأْدُومًا» از ریشه «إِدَام» به معنای نان خورش (چیزی که با نان می خورند) گرفته شده، بنابراین مأدوم چیزی است که آن را به صورت نان خورش در آورده باشند.
 ۵. «مُقَلَّةً» به تمام کره چشم اطلاق می شود و گاه به مردمک چشم نیز گفته می شود.
 ۶. «تَضَبُّ» از ریشه «نَضُوب» در اصل به معنای فرو رفتن آب در زمین و خشکیدن چاه یا چشمه است و این واژه گاه در مورد چشم نیز به کار می رود هنگامی که اشک آن تمام شود.
 ۷. «مَعِينٌ» از ریشه «مَعَن» بر وزن «طعن» به معنای جاری شدن آب است و «ماء معین» به آب جاری گفته می شود سپس در مورد جریان اشک از چشم ها به کار رفته است.
 ۸. کَهْف، آیه ۲۳ و ۲۴
 ۹. «السَّائِمَةُ» به معنای حیوانی است که آن را برای چرا در بیابان رها می کنند از ریشه «سَوَم» بر وزن «قوم» به معنای رها کردن حیوان در بیابان برای چریدن است.
 ۱۰. «رَغِيهَا» به معنای علف هایی است که حیوان آن را به هنگام چرا می خورد از ریشه «رعى» بر وزن «وحي» به معنای چریدن گرفته شده.
 ۱۱. «بَبْرُوكٌ» از ریشه «بَبْرُوك» به معنای آرام گرفتن به روی زمین است.
 ۱۲. «الرَّيِيضَةُ» به معنای گله گوسفندان و مانند آن است که به همراه شبان ها به آغل خود می آیند از ریشه «رَبَضٌ» و «رَبُوضٌ» بر وزن «قبض» و «قبوض» به معنای جمع کردن دست و پا و به زمین نشستن حیوانات است.
 ۱۳. «عُشْبٌ» به معنای گیاهان تر است در مقابل خشک که به گیاهان خشک گفته می شود.
 ۱۴. «بِهَجْعٌ» از ریشه «هَجُوع» بر وزن «رکوع» به معنای خواب سبک است.
 ۱۵. «الْهَامِلَةُ» به معنای حیوان رها شده است از ریشه «همل» بر وزن «حمل» به معنای رها کردن حیوان بدون چوپان است.
 ۱۶. «الْمَرَعِيَّةُ» اسم مفعول است از ریشه «رعى» بر وزن «سعى» به معنای حیوانی است که آن را به چرا برده اند.

نکته: ریاضت های مشروع و نامشروع

از زمان های گذشته مسأله ریاضت در دو شاخه ریاضت جسم و نفس در میان انسان ها وجود داشته است. ریاضت جسمانی که همان ورزش ها باشد سابقه بسیار طولانی دارد و حتی مسابقات جهانی از یونان قدیم گرفته تا مناطق دیگر چهره بارزی از آن محسوب می شود ریاضت نفس نیز که از طریق ترک مشتهیات نفسانی حاصل می گردد و روح انسان را تقویت می کند، سابقه طولانی دارد که مرتاضان هندی به آن معروفند و حقیقت آن این است که انسان با ترک خواسته های نفس می تواند به نیروی عظیمی برسد که گاه توان کارهای خارق العاده ای پیدا می کند.

البته ریاضت های نفسانی نیز به دو هدف انجام می شده: اهداف مادی و اهداف معنوی. اهداف مادی انجام پاره ای از کارهای خارق العاده بوده تا از این طریق به منافع برسند یا اسم و آوازه ای پیدا کنند؛ ولی هدف معنوی آن همان قرب به خداوند و پاک ساختن روح از رذایل اخلاقی و حاکمیت بر شهوات و ترک منکرات است.

آنچه امام (علیه السلام) در این نامه با جمله «إِنَّمَا هِيَ نَفْسِي أَرُوضُهَا بِالتَّقْوَى لِتَأْتِيَ أَمِنَةَ يَوْمِ الخَوْفِ الأَكْبَرِ» و جمله «لَا رُوضَنَ نَفْسِي رِيَاضَةً تَهَشُّ مَعَهَا إِلَى الفُرْصِ» بیان فرموده به قسم دوم از ریاضت معنوی اشاره دارد.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه خود در ذیل خطبه ۲۲۰ (خطبه ۲۱۴ در شرح ابن ابی الحدید) بحث مشروحی درباره ریاضت نفس و اقسام آن بیان کرده و درباره تاثیر گرسنگی در صفای نفس سخن گفته است. سپس کلماتی از فلاسفه و حکما درباره مکاشفاتی که از ریاضت حاصل می شود بیان نموده و از اشعار شعرا نیز در این زمینه شواهدی آورده است.

در احادیث مختلفی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) به همین مسأله اشاره شده، از جمله در حدیثی در غررالحکم آمده است: «مَنْ اسْتَدَامَ رِيَاضَةَ نَفْسِهِ انْتَفَعَ؛ کسی که پیوسته نفس خویش را ریاضت دهد (از اشراق الهیه) بهره مند خواهد شد.» (۱) و در حدیث دیگری در همان کتاب می فرماید: «الشريعة رياضة النفس؛ شریعت اسلام ریاضت نفس است.» (۲) در حدیث دیگری از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) آمده است که یکی از وصیتهای خضر نبی به حضرت موسی (علیهما السلام) این بود: «رَضَّ نَفْسَكَ عَلَى الصَّبْرِ تَخْلُصَ مِنَ الْأَثَمِ؛ نفس خویش را با شکیبایی ریاضت ده تا از گناه نجات یابی.» (۳)

در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است: «جَوَّعُوا بُطُونَكُمْ وَأَطْمَنُوا أَكْبَادَكُمْ وَأَعْرُوا أَجْسَادَكُمْ وَطَهَّرُوا قُلُوبَكُمْ عَسَاكُمْ أَنْ تُجَاوِزُوا الْأَمَلَ الْأَعْلَى؛ شکم های خود را گرسنگی دهید و جگرهای خود را تشنگی و بدن ها را (از لباس های پر زرق و برق) برهنه کنید و دل هایتان را پاک سازید تا از فرشتگان فراتر روید.» (۴)

ولی گاه گروهی به عنوان ریاضت نفس، راه افراط و خطا را پیموده، مرتکب ریاضت های بسیار شاق و گاه خطرناک و نامشروع شده اند که نمونه های آن در احیاء العلوم غزالی و سایر کتب صوفیه فراوان دیده می شود. از جمله نقل است که «شبلی» سردابه ای داشت که در آنجا می رفت و یک بغل چوب با خود می برد و هرگاه غفلتی به دل او در می آمد، خویشتن را بدان چوب ها می زد و گاه بود که همه چوب ها می شکست. او دست و پای خود را بر دیوار می کوبید. (۵)

در حالات «شیخ ابو سعید» از صوفیان معروف آمده است که در جوانی شب ها پس از آنکه اهل خانه به خواب می رفتند آهسته برمی خاست و به مسجد می آمد. در گوشه مسجد چاه آبی بود. طنابی را به وسط چوبی بسته و سر دیگر طناب را به پای خود می بست سپس چوب را روی دهانه چاه می گذاشت و خود را تا نزدیکی طلوع صبح در چاه معلق می ساخت و قرآن می خواند. (۶)

در باره «ابوبکر شبلی» آمده است: در آغازی که مشغول به ریاضت شد سال های دراز، شب ها نمک در چشم می پاشید تا به خواب نرود. (۷) و امثال این کارها که در آثار صوفیه فراوان است.

این گونه ریاضت های خطرناک و آنچه مایه رسوایی و آبروریزی است از نظر اسلام نامشروع است و باید به شدت از آن پرهیز کرد. در میان مرتاضان هند و بعضی از صوفیه، این گونه ریاضت های نامشروع دیده می شود که اسلام با آن موافق نیست. بهترین ریاضت، پرهیز از هرگونه گناه و سپس بعضی از مشتبهات نفسانی از مباحات است که در زندگانی پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و انمه هدی (علیهم السلام) و اصحاب و یاران آنها دیده می شود که گاه لباس خشن می پوشیدند و به غذاهای بسیار ساده قناعت می کردند، مقدار قابل ملاحظه ای از شب را بیدار می ماندند و به عبادت پروردگار می پرداختند و این ریاضت ها نوری بر نورانیت آنها می افزود.

در خطبه ۲۰۹ نهج البلاغه داستان افراط و تفریط دو برادر به نام علاء بن زیاد و عاصم بن زیاد را خواندیم که یکی بسیار زندگی مرفهی داشت و دیگری به کلی دست از کار کشیده و در گوشه ای از خانه مشغول عبادت بود و امام (علیه السلام) به هر دو ایراد فرمود. شرح این مطلب را در جلد هشتم همین کتاب، صفحه ۱۲۵ به بعد مطالعه فرمایید.

کوتاه سخن اینکه مسأله ریاضت شرعی هم در نهج البلاغه و هم در روایات پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و اهل بیت (علیهم السلام) فراوان آمده است و به یقین آثار مثبتی در روحانیت و نورانیت دارد؛ ولی چنان نیست که به همه توصیه شده باشد. به همین دلیل در آیاتی از قرآن مجید و روایات متعددی دیده می شود که به عموم، اجازه داده شده از لذات حلال بهره مند گردند و ضمن بهره گیری از این نعمت ها خدا را سپاس گویند: «يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ؛ ای پیامبران! از غذاهای پاکیزه بخورید و عمل صالح انجام دهید، که من به آنچه انجام می دهید دانا هستم.» (۸)

۱. غررالحکم، ج ۱، ص ۴۸۰۹
۲. همان مدرک، ج ۱، ص ۴۷۹۱
۳. کنز العمال، ج ۱، ص ۴۴۱۷۶
۴. میزان الحکمه، ج ۱، ص ۷۵۴۱
۵. تذکره الاولیاء، ج ۱، ص ۲۳۵
۶. تاریخ تصوف دکتر غنی، ص ۳۶۱
۷. تذکره الاولیاء، ج ۲، ص ۱۶۴
۸. مؤمنون، آیه ۵۱

بخش هفتم

طَوَّبَى لِنَفْسٍ أَدَّتْ إِلَى رَبِّهَا فَرَضَهَا، وَعَرَكَتْ بِجَنَبِهَا يُوسَهَا، وَهَجَرَتْ فِي اللَّيْلِ عُمْضَهَا، حَتَّى إِذَا غَلَبَ الْكَرَى عَلَيْهَا افْتَرَشَتْ أَرْضَهَا، وَتَوَسَّدَتْ كَفِّهَا، فِي مَعْشَرِ أَسْبَهَرِ عُيُونِهِمْ خَوْفُ مَعَادِهِمْ، وَتَجَافَتْ عَنْ مَضَاجِعِهِمْ جُنُوبُهُمْ، وَهَمَّهَتْ بِذِكْرِ رَبِّهِمْ شِفَاهُهُمْ، وَتَقَشَّعَتْ بِطَوْلِ اسْتِغْفَارِهِمْ دُنُوبُهُمْ، (أَوْلَيْكَ حِرْبُ اللَّهِ إِلَّا أَنْ حِرْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ). فَاتَّقِ اللَّهَ يَا ابْنَ حَنِيفٍ، وَتَتَكَفَّفْ أَقْرَاصُكَ، لِيَكُونَ مِنَ النَّارِ خَلَّاصُكَ.

ترجمه

خوشا به حال آن کس که وظیفه واجب خود را در برابر پروردگارش انجام داده و مشکلات را با تحمل از میان برداشته و خواب را در (بخشی از) شب کنار گذارده و آن گاه که بر او غلبه کند، روی زمین دراز کشد و کف دست را بالش خود کند

(و مختصری استراحت نماید). (این انسان) در زمره گروهی باشد که (این اوصاف را دارند): خوف معاد خواب را از چشم هایشان ربوده و پهلوهایشان برای استراحت در خوابگاهشان قرار نگرفته و همواره لب هایشان آهسته به ذکر پروردگارشان مشغول است، بر اثر استغفارهای طولانی گناهانشان از میان رفته است. «آنها حزب خدا هستند، آگاه باشید که حزب الله رستگارانند»، بنابراین ای پسر حنیف از خدا بترس و باید همان قرص های نان تو، تو را از غیر آن (و شرکت در میهمانی های اشرافی) باز دارد تا سبب خلاصی تو از آتش دوزخ گردد.

شرح و تفسیر

ای فرماندار! از شرکت در میهمانی های اشرافی بپرهیز!

امام (علیه السلام) در هفتمین و آخرین بخش از این نامه پر معنا توصیف بلیغی درباره انسان های کامل و به تعبیر دیگر «حزب الله» دارد، حضرت سه عمل و چهار صفت را برای آنها بیان می کند و می فرماید: «خوشا به حال آن کس که وظیفه واجب خود را در برابر پروردگارش انجام داده و مشکلات را با تحمل از میان برداشته و خواب را در (بخشی از) شب کنار گذارده و آن گاه که بر او غلبه کند روی زمین دراز کشد و کف دست را بالش خود کند (و مختصری استراحت نماید)»؛ (طوبی (۱) لَنْفَسَ اَدَّتْ اِلَى رَبِّهَا فَرَضَهَا، وَعَرَكَتْ (۲) بِجَنْبِهَا بُوَسْهًا (۳) وَهَجَرَتْ فِي اللَّيْلِ غَمَضَهَا (۴)، حَتَّى اِذَا غَلَبَ الْكَرَى (۵) عَلَيَّهَا افْتَرَسَتْ اَرْضَهَا وَتَوَسَّدَتْ (۶) كَفَّهَا).

اشاره به اینکه کسانی محبوب درگاه پروردگار هستند که به هنگام روز به انجام فریاض و تکالیف فردی و اجتماعی می پردازند و به هنگام شب با خدای خود خلوت می کنند و به در خانه او می روند و به راز و نیاز و مناجات می پردازند و هنگامی که خواب بر آنها غلبه می کند به استراحت مختصری قناعت می کنند آن هم نه در رختخواب های گران قیمت و بر بالش های نرم، بلکه بر زمین دراز می کشند و دست را بالش خود قرار می دهند.

اشاره به اینکه عابد کسی نیست که شب و روز در گوشه ای مشغول عبادت باشد. عابد کسی است که به هنگام روز به ادای فریاض فردی و اجتماعی می پردازد و شب هنگام به در خانه خدا می رود همان گونه که در حدیثی از امام سجاد (علیه السلام) آمده است که: «مَنْ عَمِلَ بِمَا افْتَرَضَ اللهُ عَلَيْهِ فَهُوَ مِنْ اَعْبِدِ النَّاسِ؛ کسی که عمل به واجبات الهی کند عابدترین مردم است» (۷).

همین معنا به صورت جامع تری در کلام پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) آمده است: «يَا عَلِيُّ ثَلَاثٌ مَنْ لَقِيَ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ بِوَجْهِ فَهُوَ مِنْ اَفْضَلِ النَّاسِ مَنْ اَتَى اللهَ بِمَا افْتَرَضَ عَلَيْهِ فَهُوَ مِنْ اَعْبِدِ النَّاسِ وَمَنْ وَرَعَ عَنِ مَحَارِمِ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ فَهُوَ مِنْ اَوْرَعِ النَّاسِ وَمَنْ قَنَعَ بِمَا رَزَقَهُ اللهُ فَهُوَ مِنْ اَعْنَى النَّاسِ؛ پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) خطاب به امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می فرماید: یا علی کسی که خدا را در قیامت ملاقات کند در حالی که این سه کار را انجام داده باشد با فضیلت ترین مردم است: کسی که در صحنه محشر وارد شود در حالی که واجبات خود را انجام داده باشد عابدترین مردم است و کسی که از محرّمات الهی بپرهیزد با تقواترین مردم است و کسی که به آنچه خدا به او داده است قانع باشد توانگرترین مردم است» (۸).

جمله «افْتَرَسَتْ اَرْضَهَا وَتَوَسَّدَتْ كَفَّهَا» اشاره به نهایت قناعت آنهاست که آنها انتظار ندارند در بسترهای نرم و راحت آسوده بخوابند؛ به علاوه چنین بسترهایی کمتر به انسان اجازه می دهد که سحرگاهان از خواب برخیزد و رو به درگاه خدا آورد.

آن گاه در ادامه این سخن می افزاید: «(این انسان) در زمره گروهی باشد که (این اوصاف را دارند): خوف معاد خواب را از چشم هایشان ربوده و پهلوهایشان برای استراحت در خوابگاهشان قرار نگرفته و همواره لب هایشان آهسته به ذکر پروردگارشان مشغول است، بر اثر استغفارهای طولانی گناهانشان از میان رفته است»؛ (فِي مَعْشَرِ اَسْهَرٍ (۹) عُبُونَهُمْ خَوْفٌ مَعَادِهِمْ، وَتَجَافَتْ (۱۰) عَنْ مَضَاجِعِهِمْ (۱۱) جُنُوبُهُمْ، وَهَمَمَتْ (۱۲) بِذِكْرِ رَبِّهِمْ شِفَاهُهُمْ، وَتَفَشَعَتْ (۱۳) بِطُولِ اسْتِغْفَارِهِمْ دُنُوبُهُمْ).

این تعبیرات در واقع برگرفته از قرآن مجید است آنجا که در اوصاف مؤمنان واقعی می فرماید: «تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ»؛ پهلوهایشان از بسترها دور می شود (و شبانگاه به پا می خیزند و رو به درگاه خدا می آورند) و پروردگار خود را با بیم و امید می خوانند و از آنچه به آنان روزی داده ایم انفاق می کنند» (۱۴).

در جای دیگر می فرماید: «كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ وَبِالْاَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ»؛ آنها کمی از شب را می خوابیدند و در سحرگاهان استغفار می کردند» (۱۵).

در ادامه این سخن با استفاده از آیه ای از قرآن مجید این افراد را به عنوان حزب الله معرفی کرده می فرماید: «آنها «حزب الله» اند؛ بدانید «حزب الله» پیروان و رستگارانند»؛ (اُولَئِكَ حِزْبُ اللهِ اَلَا اِنَّ حِزْبَ اللهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ). (۱۶)

سرانجام، امام (علیه السلام) نامه پربار و آموزنده خود را با این جمله که خطاب به عثمان بن حنیف و هدف همه انسان های طالب سعادت است پایان داده می فرماید: «بنابراین ای پسر حنیف از خدا بترس و باید همان قرص های نان تو، تو را از غیر آن (و شرکت در میهمانی های اشرافی) باز دارد تا سبب خلاصی تو از آتش دوزخ گردد»؛ (فَاتَّقِ اللهَ يَا ابْنَ حَنِيفٍ، وَتَتَكَفَّفْ (۱۷) اَقْرَاصُكَ، لِيَكُونَ مِنَ النَّارِ خَلَاصُكَ).

زیرا آلوده آن گونه میهمانی ها و سفره ها شدن که گرسنگان هرگز به آن راه ندارند و مدعوین آن تنها اشراف و ثروتمندانند و غالباً آلوده به مال حرام، تو را از یاد خدا و قیامت و از یاد محرومان دور می سازد و بار سنگین گناه را بر دوش تو می نهد و سبب گرفتاری تو در قیامت می شود.

در تاریخ مروج الذهب آمده است که روزی «شریک بن عبد الله» بر «مهدی عباسی» وارد شد. مهدی به او گفت: باید یکی از سه کار را بپذیری! شریک سؤال کرد: آن سه کار چیست؟ گفت: یا باید منصب قضاوت را از طرف من بپذیری یا به فرزندانم تعلیم دهی و حدیث بیاموزی و یا لا اقل یک وعده غذا مهمان من باشی. شریک فکری کرد و گفت: از همه ساده تر یک وعده میهمان بودن است. مهدی عباسی او را نزد خود نگه داشت و به آشپز خود دستور داد که انواعی از غذاهای لذیذ مغز که با شکر مخصوص و عسل تهیه می شد برای او فراهم سازد.

هنگامی که شریک آن غذای چرب و شیرین را خورد سرآشپز خلیفه گفت این پیرمرد بعد از این غذا روی سعادت نخواهد دید. فضل بن ربیع (وزیر مهدی) گفت: اتفاقاً همین گونه شد؛ شریک بعد از این داستان، هم تعلیم اولاد خلیفه را به عهده گرفت و هم منصب قضا را پذیرفت و جالب اینکه روزی شریک با مسنول پرداخت امور مالی گفتگو کرد و از کمبود حقوق خود شکایت داشت. مسنول امور مالی گفت: مگر خیال می کنی به ما مال التجاره ای فروختی که این گونه طلب کاری می کنی؟ شریک گفت: آری به خدا سوگند از مال التجاره گران بهاتر به شما فروختم من دینم را به شما فروختم. (۱۸)

آری ممکن است لقمه چرب و لذیذ حرام، آثار عجیبی در انسان بگذارد. اگر شریک عاقلانه با این مسأله برخورد می کرد و تنها تعلیم فرزندان خلیفه را بر عهده می گرفت، ای بسا ممکن بود آنها را به حقیقت اسلام آشنا سازد و از ظلم و ستم آنها در آینده بکاهد.

۱. «طوبی» مؤنث «أطیب» است و مفهوم گسترده ای دارد که پاکیزه ترین و بهترین همه نیکی ها را شامل می شود و در این گونه موارد شبیه دعاست که برای افرادی گفته می شود.

۲. «عزکت» از ریشه «عزک» بر وزن «أرک» در اصل به معنای مالش دادن است سپس به تأثیرگذاری بر هر چیزی که در نتیجه نابود شود و از بین رود اطلاق شده است.

۳. «بؤس» به معنای هرگونه ناراحتی در مقابل نعمت و راحتی است.

۴. «غُض» این واژه از «غُمُوض» گرفته شده که به معنای چشم پوشی و دیده بر هم نهادن و مخفی شدن است سپس به حالت خواب که انسان در آن حالت دیده بر هم می نهد اطلاق شده و در جمله بالا همین معنا اراده شده است.

۵. «کری» به معنای خواب و خوابیدن است.

۶. «توسد» از ریشه «وساده» به معنای بالش گرفته شده است.

۷. کافی، ج ۲، ص ۸۴، روایت ۷.

۸. من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۵۸، ح ۵۷۶۲.

۹. «أسهر» از ریشه «سهر» بر وزن «سفر» به معنای بیدار ماندن است.

۱۰. «تجافت» از ریشه «تجافی» به معنای دوری گزیدن گرفته شده و ریشه اصلی آن «جفاء» به معنای دوری کردن است.

۱۱. «مضاجع» جمع «مضجع» به معنای خوابگاه است.

۱۲. «همهت» از ریشه «همهمه» به معنای سخن گفتن آهسته است.

۱۳. «تَقَشَّعْتُ» از ریشه «تَقَشَّعَ» بر وزن «توقع» به معنای از میان رفتن و پراکنده شدن است از ریشه «قَشَّعَ» بر وزن «مشق» به معنای بر طرف ساختن گرفته شده است.

۱۴. سجده، آیه ۱۶.

۱۵. ذاریات، آیه ۱۷ و ۱۸.

۱۶. مجادله، آیه ۲۲.

۱۷. «وَلْتَكْفُفْ» از ریشه «كف» به معنای بازداشتن گرفته شده؛ ولی در بسیاری از نسخ نهج البلاغه و شروح آن «وَلْتَكْفُفِكَ» از ریشه «كفايت» آمده است؛ یعنی قرص های نان تو برای تو کافی باشد و به سراغ سفره های رنگین نروی.

۱۸. مروج الذهب، ج ۳، ۳۱۰.

نکته ها

۱. زهد در عین بهره گیری از مواهب الهی

با مطالعه دقیق این نامه پرسش پیش می آید که آیا استفاده کردن از سفره های رنگین و نعمت های گوناگون الهی از دیدگاه اسلام ممنوع است یا مجاز و آیا میان زهد اسلامی و بهره گیری از مواهب پروردگار تضادی وجود دارد؟ سخن در این زمینه بسیار است. فشرده و عصاره آن را می توان چنین بیان کرد:

روایات زیادی داریم که تشویق به زهد می کند و می گوید: «الزَّهَادَةُ فِي الدُّنْيَا لَيْسَتْ بِتَحْرِيمِ الْحَلَالِ وَلَا إِزَالَةَ الْأَمَالِ وَلَكِنَّ الزَّهَادَةَ فِي الدُّنْيَا أَنْ لَا تَكُونَ بِمَا فِي يَدَيْكَ أَوْ تَقُ مِمَّا فِي يَدِ اللَّهِ؛ زهد در دنیا به این نیست که حلال را بر خود حرام کنی و اموال خویش را ضایع گردانی؛ ولی زهد در دنیا این است که به آنچه داری بیش از آنچه نزد خداست دلبسته نباشی.» (۱)

در حدیث دیگری از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) نقل شده است: «الزَّهَادَةُ قِصْرُ الْأَمَلِ وَالشُّكْرُ عِنْدَ النَّعْمِ وَالنُّورُ عِنْدَ الْمَخَارِمِ؛ زهد، کوتاه کردن دامنه آرزوها و شکر هنگام برخورداری از نعمت‌ها و پرهیزکاری در برابر حرام‌هاست.» (۲)
 در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می‌خوانیم: «ثَلَاثَةٌ أَشْيَاءٌ لَا يُحَاسِبُ اللَّهُ عَلَيْهَا الْمُؤْمِنَ طَعَامًا يَأْكُلُهُ وَثَوْبًا يَلْبَسُهُ وَزَوْجَةً صَالِحَةً تَعَاوَنُهُ وَتُحْصِنُ فَرْجَهُ؛ سه چیز است که خداوند روز قیامت مؤمن را بر آن محاسبه نمی‌کند: غذایی که آن را می‌خورد و لباسی که می‌پوشد و همسر صالحی که او را کمک می‌کند و از آلودگی به گناه حفظ می‌نماید.» (۳)
 از این روایت معلوم می‌شود که استفاده از این مواهب منافاتی با زهد ندارد و همچنین آیات و روایات دیگر که ذکر همه آنها در خور کتابی مستقل است.
 اما در برابر اینها، در روایاتی می‌خوانیم که توصیه به ترک لذات دنیا شده و ترک استفاده مشروع از مواهب گسترده الهی نیز نیکو شمرده شده است. از جمله:

در حدیث معروفی می‌خوانیم که علی (علیه السلام) در شب شهادت خود بعد از آنکه به نان و نمک افطار کرد و از آنچه غیر از آن در سفره بود صرف نظر فرمود، خطاب به دخترش چنین گفت: «يَا بِنْتِي مَا مِنْ رَجُلٍ طَابَ مَطْعَمُهُ وَمَشْرَبُهُ وَمَلْبَسُهُ إِلَّا طَالَ وَوَفُوهُ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ دخترم هیچ کس نیست که از طعام خوب و نوشیدنی گوارا و لباس نیکو استفاده کند مگر اینکه روز قیامت در پیشگاه خداوند عزوجل مدت زیادی برای حساب باید بایستد.» (۴)
 در حدیث دیگری که در کنز العمال از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) نقل شده، آمده است: «فِي خَلَالِهَا حِسَابٌ وَفِي حَرَامِهَا عِقَابٌ، فَدَعِ الْخَلَالَ لِطَوْلِ الْحِسَابِ وَدَعِ الْحَرَامَ لِطَوْلِ الْعِقَابِ؛ در حلال دنیا حساب و در حرامش عقاب است، بنابراین از پاره ای از حلال‌ها به موجب طول حساب صرف نظر کنید و از حرام به سبب طول عذاب چشم‌پوشید.» (۵)
 به نظر می‌رسد جمع میان این آیات و روایات به یکی از طرق زیر است:

- ۱، استفاده از مواهب الهی حکمی است عام و روی آوردن به زهد حکمی است برای خواص.
- ۲، روایات زهد برای این است که روی آیات و روایات بهره‌گیری از نعمت‌های مادی تأثیر بگذارد و از افراط و فرو رفتن در آن بکاهد؛ مبادا مردم غرق در لذات شوند و راه افراط را بپویند.
- ۳، پیشوایان دین و اسوه‌ها و قدوه‌ها باید زندگی خود را همچون زندگی ضعفای امت قرار دهند تا سختی معیشت، زیاد آنها را آزار ندهد.
- ۴، پوییدن راه زهد آرامش روحی به همه حتی غیر پیشوایان می‌دهد، چرا که غرق ناز و نعمت بودن در حالی که دیگران در زحمت روح را آزار می‌دهد و از نظر عاطفی ناپسند است.
- ۵، با توجه به اینکه حلال حساب دارد، گروهی زندگی ساده را بر زندگی مرفه ترجیح می‌دهند تا طول و وقوف در عرصه قیامت برای حساب نداشته باشند.

درباره حقیقت زهد و جمع میان این دستور اسلامی و برخورداری از مواهب الهی که در آیات و روایات به آن اشاره شده است، در ذیل خطبه ۸۱، جلد سوم همین کتاب نیز بحث‌هایی آمده است. همچنین می‌توانید به کتاب دانه‌المعارف فقه مقارن، جلد دوم، «بحث زهد و شکوفایی اقتصادی» مراجعه کنید.

۶، افزون بر همه گرایش به زهد و چشم‌پوشی از پاره‌ای لذات مادی یکی از عوامل پرورش روح و تزکیه نفوس است، همان‌گونه که در بحث ریاضت نفس در شرح همین نامه آمده است.

۲، حزب الله کیانند؟

آنچه امام (علیه السلام) در پایان این نامه درباره حزب الله بیان فرموده برگرفته از آیات قرآن مجید است.
 این تعبیر در دو آیه از قرآن مجید آمده نخست در آیه ۵۶ سوره مائده است که می‌فرماید: «(وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُغَالِبُونَ)؛ و کسانی که ولایت خدا و پیامبر او و افراد با ایمان (۶) را بپذیرند (پیروزند)؛ زیرا حزب خدا (گروه خدایرستان) پیروزند.»

در این آیه پذیرش ولایت الهی و اولیای الهی از اوصاف حزب الله شمرده شده است.
 در آیه ۲۲ سوره مجادله نیز می‌فرماید: «(لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ)؛ هیچ قومی را که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارند نمی‌یابی که با دشمنان خدا و پیامبرش دوستی کنند، هرچند پدران یا فرزندان یا برادران یا خویشاوندانشان باشند؛ آنان کسانی هستند که خدا ایمان را بر صفحه دل‌هایشان نوشته و با روحی از ناحیه خود آنها را تأیید فرموده، و آنها را در باغ‌هایی بهشتی وارد می‌کند که نهرها از پای درختانش جاری است. جاودانه در آن می‌مانند؛ خدا از آنها خوشنود است و آنان نیز از خدا خوشنودند؛ آنها «حزب الله» اند؛ بدانید «حزب الله» پیروزان و رستگارانند.»

در آیه نخست همان‌گونه که اشاره شد حزب الله به عنوان ولایت‌پذیری خدا و اولیای الهی وصف شده‌اند و در این آیه با وصف «بَغْضُ فِي اللَّهِ» و عداوت با دشمنان حق معرفی شده‌اند. از مجموع این دو آیه، مسأله «حُبِّ فِي اللَّهِ» و «بَغْضُ فِي اللَّهِ» به عنوان اوصاف آنها استفاده می‌شود. آنچه امام (علیه السلام) در این نامه آورده که حزب الله را به عنوان سحرخیزان و شب‌زنده‌داران و عابدان و زاهدان معرفی کرده در واقع با آنچه در قرآن آمده است لازم و ملزوم یکدیگرند.

۱. این سخن از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در سنن ترمذی، ص ۲۴۴۳ آمده. این حدیث در وسائل الشیعه ج ۱، ص ۳۱۵، حدیث ۱۳ بابِ اسْتِحْبَابِ الزُّهْدِ فِي الدُّنْيَا وَحَدِّ الزُّهْدِ از امام صادق (علیه السلام) نیز نقل شده است.

۲. نهج البلاغه، خطبه، ۸۱.
۳. بحار الانوار، ج ۷۹، ص ۲۹۹.
۴. همان مدرک، ج ۴۲، ص ۲۷۶.
۵. کنز العمال، ح ۸۵۶۶.
۶. مؤمنان در اینجا به قرینه آیه قبل اشاره به امیرمؤمنان علی (علیه السلام) است که آیه ولایت و بخشیدن خاتم در حال رکوع در شأن آن حضرت نازل شده است.
برگرفته از کتاب شرح نهج البلاغه نوشته آیت الله ناصر مکارم شیراز